

علل جنگ روسیه و اوکراین (۲۰۲۲) و پیامدهای بین المللی آن

بهبود بهرامی نصر

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد

چکیده

جنگ روسیه در اوکراین مخرب‌ترین درگیری است که اروپا از سال ۱۹۴۵ به خود دیده است. در حالی که بسیاری در غرب شاهد یک جنگ انتخابی از سوی ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه هستند، او مدعیست تصمیم ناتو در سال ۲۰۰۸ برای عضویت اوکراین یک تهدید وجودی برای مرزهای روسیه به همراه داشت. برخی دیگر این درگیری را به پایان جنگ سرد و شکست غرب در حمایت کافی از روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برمی‌گردانند، در میان بحث‌های داغ درباره عواملی که باعث شد روسیه در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به اوکراین حمله کند، باید میان علل بلندمدت، میانی و فوری تمایز برقرار کرد. اما در حالی که هر یک از این علل می‌تواند به شیوه خاص خود اهمیت داشته باشد، لازم نیست جنگ حتی در صورت حضور همه آن علل، اجتناب‌ناپذیر تلقی شود. در حالی که جنگ اوکراین هشتمین ماه خود را پشت سر می‌گذارد، به نظر می‌رسد همچنان چشم انداز روشنی برای پایان دادن به آن وجود ندارد. اگر چه در هفته‌های اخیر نیروهای اوکراینی موفق به آزادسازی برخی از سرزمین‌های اشغالی شده‌اند، با این وجود، تصمیم کم سابقه ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه مبنی بر اعلام بسیج نسبی و الحاق چهار منطقه اوکراین به خاک روسیه بر عزم مسکو برای پیروزی به هر قیمتی در جنگ دلالت دارد؛ مسئله‌ای که احتمال به کارگیری تسلیحات هسته‌ای توسط کرملین در اوکراین را بیش از پیش محتمل ساخته است. در مورد اوکراین شکی وجود ندارد زمانی که در ۲۴ فوریه پوتین فرمان حمله نیروهای روسیه را صادر کرد، کبریت را روشن کرد. تا حدودی هدف این بود که به مانند تصرف بوداپست در سال ۱۹۵۶ و یا پراگ در سال ۱۹۶۸ توسط اتحاد جماهیر شوروی، نیروهای هواپیمایی روسی فرودگاه را تصرف و تانک‌ها کی‌یف را تسخیر کنند، ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهوری اوکراین را برکنار و یک دولت دست‌نشانده را برپا کنند.

واژه‌های کلیدی: بحران اوکراین، روسیه، ناتو، ولادیمیر پوتین

۱- بیان مساله

در حالی که جنگ اوکراین چندین ماه خود را پشت سر می گذارد، به نظر می رسد همچنان چشم انداز روشنی برای پایان دادن به آن وجود ندارد. اگر چه در هفته های اخیر نیروهای اوکراینی موفق به آزادسازی برخی از سرزمین های اشغالی شده اند، با این وجود، تصمیم کم سابقه ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه مبنی بر اعلام بسیج نسبی و الحاق چهار منطقه اوکراین به خاک روسیه بر عزم مسکو برای پیروزی به هر قیمتی در جنگ دلالت دارد؛ مسئله ای که احتمال به کارگیری تسلیحات هسته ای توسط کرملین در اوکراین را بیش از پیش محتمل ساخته است. با این همه، اگر چه شرایط میدان جنگ دائم در حال تغییر و پیش بینی جهت تحولات امری به شدت دشوار شده است، اما بحث بر سر ریشه های آغاز این درگیری همچنان در میان تحلیلگران ادامه دارد. در میان بحث های داغ درباره عواملی که باعث شد روسیه در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به اوکراین حمله کند، باید میان علل بلندمدت، میانی و فوری تمایز برقرار کرد. اما در حالی که هر یک از این علل می تواند به شیوه خاص خود اهمیت داشته باشد، لازم نیست جنگ حتی در صورت حضور همه آن علل، اجتنابناپذیر تلقی شود با این همه، اگر چه شرایط میدان جنگ دائم در حال تغییر و پیش بینی جهت تحولات امری به شدت دشوار شده است، اما بحث بر سر ریشه های آغاز این درگیری همچنان در میان تحلیلگران ادامه دارد.

جنگ روسیه در اوکراین مخرب ترین درگیری است که اروپا از سال ۱۹۴۵ به خود دیده است. در حالی که بسیاری در غرب شاهد یک جنگ انتخابی از سوی ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه هستند، او مدعیست تصمیم ناتو در سال ۲۰۰۸ برای عضویت اوکراین یک تهدید وجودی برای مرزهای روسیه به همراه داشت. برخی دیگر این درگیری را به پایان جنگ سرد و شکست غرب در حمایت کافی از روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برمی گردانند.

چشم انداز گسترش ناتو یک علت میانی کوچک بود. در حالی که غرب یک شورای ناتو - روسیه ایجاد کرد که از طریق آن افسران نظامی روسیه می توانستند در برخی از جلسات ناتو شرکت کنند، روسیه انتظار بیشتری از این رابطه داشت. و در حالی که جیمز بیکر، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، در اوایل دهه ۱۹۹۰ به همتای روسی خود گفته بود که ناتو گسترش نخواهد یافت، مورخانی مانند مری ساروت نشان داده اند که بیکر به سرعت تضمین شفاهی خود را که توافق نامه کتبی هم نداشت، پس گرفت. زمانی که بیل کلینتون، رئیس جمهوری ایالات متحده، این موضوع را با بوریس یلتسین، رئیس جمهوری روسیه در دهه ۱۹۹۰ در میان گذاشت، روسیه با نارضایتی گسترش ناتو را پذیرفت، اما انتظارات هر دو طرف متفاوت بود.

تصمیم ناتو در نشست سال ۲۰۰۸ در بخارست مبنی بر گنجاندن اوکراین (و گرجستان) به عنوان اعضای بالقوه آینده، به سادگی بدترین انتظارات پوتین از غرب را تایید کرد. با این حال، اگر چه تصمیم ناتو در سال ۲۰۰۸ ممکن است اشتباه بوده باشد، تغییر نگرش پوتین پیش از آن بود. او پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با ایالات متحده همکاری کرده بود، اما سخنرانی او در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که او پیش از اجلاس بخارست، با غرب در افتاده بود. بنابراین، احتمال گسترش ناتو تنها یکی از چندین علت میانی بود - یکی از دلایلی که بلافاصله پس از نشست بخارست با اعلام فرانسه و آلمان مبنی بر وتوی عضویت اوکراین در ناتو کمتر برجسته شد.

پشت همه اینها دلایل بلندمدت یا ژرفی بود که پس از پایان جنگ سرد رخ داد. در ابتدا، خوش بینی زیادی هم در روسیه و هم در غرب وجود داشت که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث ظهور دموکراسی و اقتصاد بازار در روسیه می شود. در سال های اولیه، کلینتون و یلتسین تلاش های جدی برای توسعه روابط خوب انجام دادند. اما در حالی که ایالات متحده وام و کمک اقتصادی به دولت یگور گیدار، نخست وزیر روسیه ارائه کرد، روس ها انتظارات بسیار فراتری داشتند.

علاوه بر این، پس از هفت دهه برنامه ریزی متمرکز، تبدیل ناگهانی کشور به یک اقتصاد بازار در حال شکوفایی غیرممکن بود. تلاش‌های آمرانه برای ایجاد چنین تغییرات سریعی نمی‌تواند منجر به ایجاد اختلالات عظیم، فساد و نابرابری شدید نشود. در واقع، در حالی که برخی از الیگارش‌ها و سیاستمداران به دلیل خصوصی سازی سریع دارایی‌های دولتی به شدت ثروتمند شدند، استاندارد زندگی اکثر روس‌ها کاهش یافت.

در اجلاس داووس در فوریه ۱۹۹۷، فرماندار نیژنی نووگورود - یکی از واحدهای فدرالی روسیه - بوریس نمتسوف (که بعداً ترور شد)، گزارش داد که هیچ کس در روسیه مالیات نمی‌پردازد و دولت برای پرداخت دستمزدها مستاصل شده است. سپس، در سپتامبر همان سال آینده، گریگوری یاولینسکی، نماینده لیبرال پارلمان در مدرسه کندی هاروارد گفت: «روسیه کاملاً فاسد است و یلتسین هیچ چشم‌اندازی ندارد». یلتسین که نتوانست با پیامدهای سیاسی شرایط اقتصادی رو به وخامت کنار بیاید، به پوتین رو آورد تا به او کمک کند تا نظم را بازگرداند.

جنگ اکرین هوز در جریان است و هر روزه تحولات جدیدی رخ می‌دهد که هم بر دنیا و هم بر کشورمان ایران تاثیر گذار است لذا هدف از انتخاب این موضوع بررسی علل جنگ روسیه و اوکراین (۲۰۲۲) و پیامدهای بین‌المللی آن می‌باشد.

۲- رئالیسم تهاجمی

مرشایمر به عنوان برجسته‌ترین نظریه پرداز رئالیسم تهاجمی معتقد است که نواقعی گرای تهاجمی بر پنج مفروض استوار است که علت و انگیزه کشورها برای بیشینه سازی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک را توضیح می‌دهد. نخست، کشورها، به ویژه قدرت‌های بزرگ، بازیگران اصلی و عمده در سیاست جهان هستند که در یک نظام آنارشیک اقدام می‌کنند. دوم، همه کشورها از میزانی از توانایی نظامی تهاجمی برخوردارند. بنابراین، هر کشوری قادر است تا به همسایگانش ضربه و خسارت وارد سازد. البته توانایی‌های کشورهای مختلف با هم تفاوت داشته و در طول زمان تغییر می‌کند. سوم، کشورها هرگز نمی‌توانند از نیات کشورهای دیگر مطمئن باشند. چون برخلاف توانایی‌های نظامی، نیت کشورها که در اذهان تصمیم‌گیرندگان آنهاست را نمی‌توان به صورت تجربی واریسی کرد. حتی اگر بتوان به نیت کشورها در زمان حال پی برد، تشخیص و درک نیت آینده آن‌ها غیرممکن است. از این رو، سیاست‌گذاران هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که آیا با یک کشور طرفدار وضع موجود یا تجدیدنظرطلب مواجهند. چهارم، هدف اصلی کشورها بقاست. کشورها می‌توانند اهداف دیگری مانند رفاه و حفظ حقوق بشر را پیگیری نمایند، اما پیگیری و تأمین این اهداف در صورت حیات و بقا امکان دارد. پنجم، کشورها کنش‌گران عاقل هستند؛ یعنی آنها قادر به اتخاذ راهبردهای درستی هستند که چشم‌انداز و امید بقای آنان را بیشینه می‌سازد. این امر بدان معنا نیست که کشورها دچار سوءمحاسبه نمی‌شوند. چون کشورها در جهان پیچیده با اطلاعات ناقص عمل می‌کنند، از این رو، بعضی از مواقع اشتباهات بزرگی مرتکب می‌شوند (Mearsheimer, ۲۰۰۱: ۳۰-۳۱).

مجموع این پنج مفروض شرایطی را به وجود می‌آورد که کشورها نه تنها دغدغه موازنه قوا و حفظ قدرت دارند بلکه انگیزه قوی و شدیدی را برای بیشینه سازی قدرت فراهم می‌سازد. چون کشورها از یکدیگر هراس دارند، برای تأمین امنیت‌شان تنها بایست به خود اتکا کنند و بهترین راهبرد برای تأمین و تضمین بقا بیشینه سازی قدرت نسبی است. از این رو، برخلاف نواقعی گرایان تدافعی که استدلال می‌کنند کشورها تنها در پی کسب میزان مقتضی از قدرت هستند (Van Evera, ۱۹۹۹; Glaser; Waltz, ۱۹۹۶; ۱۹۸۹). نواقعی گرایان تهاجمی بر این باورند که تأمین امنیت مستلزم کسب و بیشینه سازی قدرت نسبی تا حد امکان است (Labs, ۱۹۹۷: ۳۷). در نتیجه، آنان دوام و پایداری نظم و موازنه قوای موجود را زیر سؤال برده و استدلال می‌کنند که کشورها هرگز از قدرت خود راضی نیستند و نهایتاً درصدد هژمونی برای تأمین و تضمین امنیت‌شان هستند. هدف نهایی هژمون شدن و ماندن در نظام بین‌الملل آنارشیک است. حتی کشور هژمون نیز هنوز کاملاً راضی نبوده و درصدد است تا از ظهور رقبای هم‌تراز خود جلوگیری نماید (Mearsheimer, ۲۰۰۱: ۲۱-۴۲). رقابت روسیه و آمریکا در اوکراین در این

چهارچوب قابل تحلیل است. همچنین با توجه به نگاه ساختاری رئالیسم تهاجمی منافع سایر کشورها از جمله ایران تحت تأثیر این بحران قرار خواهد گرفت.

۳- سازمان ناتو

در نخستین روزهای پس از جنگ جهانی دوم، در حالی که کشورهای اروپای غربی را بحرانی امنیتی تهدید می کرد؛ تحولات صورت گرفته در نظام بین الملل و تسلط یافتن یک نظام دو قطبی در عرصه بین المللی، بتدریج نشانه هایی از تغییر ساختار اروپا را بدنبال شکل گیری رقابت های ایدئولوژیک آشکار ساخت. بدنبال تهدیداتی که از جانب شوروی متوجه کشورهای اروپای غربی بود؛ پنج کشور بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، فرانسه و انگلیس در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ «پیمان دفاعی بروکسل» را امضاء نمودند. امضاء این پیمان منجر به ایجاد یک اتحاد دفاعی میان کشورهای مذکور گردید. درحقیقت هدف اصلی از امضاء پیمان بروکسل، نشان دادن این واقعیت بود که کشورهای اروپای غربی علاوه بر توان ایجاد همکاری میان خود، خواستار تشویق ایالات متحده به ایفای نقش گسترده تر در امنیت اروپای غربی بودند. (دارمی، ۱۳۸۶: ۲۱)

بنابراین نخستین گام عملی در شکل گیری پیمان ناتو در حقیقت در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میان نمایندگان ۵ کشور عضو پیمان دفاعی بروکسل و آمریکا و کانادا تحقق یافت. در همین راستا دیگر کشورهای اروپایی نظیر جمهوری ایرلند، سوئد، ایسلند، نروژ، دانمارک، پرتغال و ایتالیا نیز نسبت به پیوستن به این پیمان ابراز تمایل و آمادگی کردند. (همان ۲۲)

فلسفه وجودی ناتو در زمان تأسیس، ایجاد کمربند امنیتی به دور دموکراسیهای غربی و نیز محاصره کمونیسم و اقمار آن بود. امضای این پیمان در واقع منعکس کننده نوعی مصالحه و سازش میان آمال و آرزوهای اروپا برای ایجاد تعهدات صریح و اشنگتن، در جهت کمک های نظامی متحدان ناتو و میل ایالات متحده به کمک نمودن به کشورهای اروپایی بود. (solan ۲۰۰۳: ۱۵)

۴-۱- پیش زمینه های جنگ روسیه با اوکراین

۴-۱-۱- جدایی روسیه و اوکراین پس از فروپاشی شوروی

سی سال پیش که کشورهای شوروی سابق اعلام استقلال کردند، همه نفس راحتی کشیدند که امپراتوری این قدر آرام ناپدید شده است. به جز تعارض تلخ الحاق جویانه میان ارمنستان و آذربایجان بر سر منطقه ارمنی ناگورنو-قره باغ، خشونت چندانی صورت نگرفت. اما تعارض، رفته رفته و نامحسوس، در مرزهای شوروی سابق ظاهر شد. (خاکی ۱۳۹۶ ص ۹۴)

در مولداوی، قوای نظامی روسیه از جنبش کوچک جدایی طلبان روسی زبان حمایت کردند و همان ها، سرانجام، جمهوری جدایی طلبانه ترانس نیستریا را تشکیل دادند. در گرجستان، منطقه خودمختار آبخاز که باز هم ارتش روسیه از آن حمایت می کرد مدتی با دولت مرکزی در تفلیس در جنگ بود. اوستیای جنوبی هم همین طور. چچن، یکی از جمهوری های روس که در قرن نوزدهم مقاومت شدیدی در برابر تعرض های امپراتوری نشان داد و تحت حاکمیت شوروی ستم وحشتناکی کشید، میل خود به استقلال را اعلام کرد و نه در یک جنگ، که در دو جنگ هولناک نابود شد. تاجیکستان هم جنگی داخلی را متحمل شد که، تاحدی، از تبعات جنگ داخلی در کشور همسایه یعنی افغانستان بود. و قس علی هذا. در سال ۲۰۰۷، روسیه به استونی حمله سایبری کرد و در سال ۲۰۰۸ با ضدحمله ای گسترده به تلاش گرجستان برای بازپس گیری اوستیای جنوبی واکنش نشان داد. با وجود تمام این ها، باز هم مردم می گفتند انحلال شوروی به طرز معجزه واری صلح آمیز بوده است. بعد نوبت به اوکراین رسید.

اوکراین همواره در برابر آزمایشگاه ملت‌سازی امپراتوری سابق مقاومت می‌کرد. بعضی از جمهوری‌های سابق شوروی سنت‌های سیاسی و آداب زبانی، مذهبی و فرهنگی دیرینه‌ای داشتند و برخی دیگر کمتر از این ویژگی برخوردار بودند. کشورهای حوزه دریای بالتیک، هر کدام به مدت دو دهه بین جنگ‌های جهانی، طعم استقلال را چشیده بودند. بیشتر جمهوری‌های دیگر، در بهترین حالت، پس از براندازی تزاریسم در سال ۱۹۱۷ تجربه کوتاهی از استقلال داشتند. آنچه اوضاع را پیچیده‌تر می‌کرد این بود که بسیاری از این کشورهای نوپدید جمعیت‌های قابل توجهی از روسی‌زبان‌ها داشتند که یا علاقه‌ای به پروژه‌های ملی جدیدشان نداشتند یا با آن سرخصومت داشتند.

اوکراین از این لحاظ استثنا بود. هر چند آن‌ها هم در روزگار مدرن فقط به مدت چند سال کشوری مستقل بودند، اما جنبش ملی‌گرای قدرتمند، سنت ادبی فاخر و حافظه‌ای قوی از جایگاه مستقل خود در تاریخ اروپا قبل از دوران پتر کبیر داشتند. اوکراین کشور بزرگی بود (دومین کشور بزرگ اروپایی پس از روسیه)، صنعتی بود و یکی از تولیدکنندگان مهم زغال‌سنگ، فولاد، موتورهای هلیکوپتر، غلات و تخم آفتاب‌گردان به شمار می‌آمد. مردم این کشور تحصیلات بالایی داشتند و جمعیتشان در زمان استقلال کشور در سال ۱۹۹۱ حدود ۵۲ میلیون نفر بود (باز هم پرجمعیت‌ترین کشور پسا شوروی پس از روسیه). اوکراین موقعیتی سوق‌الجیشی در کنار دریای سیاه و مرز چند کشور اروپای شرقی و اعضای آینده ناتو داشت. این کشور از زیباترین ساحل‌های شوروی سابق در شبه‌جزیره کریمه برخوردار بود، جایی که تزارهای روسیه تابستان‌های خود را در آن سپری می‌کردند. سواستوپول، بزرگ‌ترین بندر آبگرم نیروی دریایی شوروی، هم در اوکراین بود. این کشور در سال ۱۹۴۱ آسیب زیادی از پیش‌روی آلمانی‌ها در شوروی دیده بود. از میان سیزده «شهر قهرمان» شوروی (که بر اساس شدیدترین نبردها و جانانه‌ترین مقاومت‌ها انتخاب شده بودند) چهار شهر متعلق به اوکراین بود (کیف، اودسا، کرچ و سواستوپول). اقتصاد روسیه و اوکراین به شدت درهم‌تنیده بود. کارخانه‌های اوکراینی در دنیپروپتروفسک نقش مهمی در قابلیت نظامی صنعتی شوروی داشتند و بزرگ‌ترین لوله‌های صادرات گاز روسیه از اوکراین می‌گذشتند. دومینیک لیون مورخ در توصیف وضعیت حوالی جنگ جهانی اول می‌گوید که، به لحاظ راهبردی، اوکراین نقشی به شدت حیاتی داشت. «بدون جمعیت، صنعت و کشاورزی اوکراین، روسیه اوایل قرن بیستم نمی‌توانست ابرقدرت شود». در سال ۱۹۹۱ هم همین نکته صدق می‌کرد یا دست‌کم در ظاهر چنین بود.

اهمیت اوکراین برای روسیه فقط جنبه ژئوپلیتیک نداشت، بلکه مسئله‌ای فرهنگی و تاریخی نیز بود. زبان‌های روسی و اوکراینی در قرن سیزدهم از هم منفک شده بودند و ضمناً اوکراین ادبیات فاخر و مجزایی داشت، اما این دو زبان به هم نزدیک ماندند، تقریباً به اندازه قرابت اسپانیایی و پرتغالی. با آنکه بیشتر کشور دارای قومیت اوکراینی بود، اما به خصوص در شرق اقلیت روسی بزرگی هم وجود داشت. نکته مهم‌تر اینکه هر چند اوکراینی زبان رسمی کشور بود، اما زبان مشترک در اکثر شهرهای بزرگ روسی بود. شاید باز هم مهم‌تر این باشد که اکثر مردم هر دو زبان را بلد بودند. مثلاً زیاد پیش می‌آمد در تلویزیون خبرنگاری را ببینیم که به روسی سؤال بپرسد و طرف مقابل به اوکراینی پاسخ بدهد، یا مثلاً هیئت داوران برنامه‌های استعدادیابی متشکل از دو داور روسی‌زبان و دو داور اوکراینی‌زبان باشد. اوکراین واقعاً کشوری دوزبانه بود که پدیده‌ای بس نادر است. (کولای، ۱۳۹۴ ص ۱۱)

از منظر ملی‌گرایی روسی، مشکل دقیقاً همین بود. چرا باید به دو زبان صحبت کرد وقتی می‌توان به یک زبان سخن گفت؟ کریمه به خصوص مایه خشم بود، چون اکثریت مردم آنجا روس بودند. اما شرق اوکراین هم مثل کریمه بود. روس‌های زیادی در آنجا زندگی می‌کردند. البته روس‌ها در مناطق دیگر هم بودند، مثلاً در شمال قزاقستان و شرق استونی. در این مناطق هم الحاق‌جویی وجود داشت و گاهی درگیری پیش می‌آمد. مثلاً ادوارد لیمونوف، نویسنده‌ای که بعدها پرووکتور سیاسی شد، در سال ۲۰۰۱ در مسکو دستگیر شد به این اتهام که نقشه حمله به شمال قزاقستان و اعلام استقلال آن به‌عنوان یک جمهوری مستقل روسی را ریخته است. اما هیچ منطقه‌ای به‌اندازه اوکراین نقش محوری در تصور تاریخی روس‌ها نداشت.

روسیه، طی بیست سال نخست استقلال، چهارچشمی مراقب تحولات اوکراین بود و به شکل‌های مختلفی مداخله می‌کرد، اما کار را در همین حد پیش می‌برد و نیازی هم به بیشتر از این نبود. جمعیت بزرگ روسی‌زبان در اوکراین (دست‌کم در ظاهر) متضمن این بود که کشور چندان از حوزه نفوذ روسیه خارج نشود.

۲-۱-۴ - دیدگاه اوکراینی‌ها

در خود اوکراین هم، به‌جز حضور روس‌ها، موانع دیگری بر سر راه تشکیل یک کشور وجود داشت. بسیاری از کشورهای جدید پسا شوروی مشکلات خاص خود را داشتند: نخبگان فاسد، اقلیت‌های قومیتی ناآرام، هم‌مرزی با روسیه. اوکراین اما تمام این مشکلات و البته معضلات دیگری را هم داشت؛ از آنجاکه کشوری بزرگ و صنعتی بود، چیزهای زیادی می‌شد از آن دزدید. با توجه به اینکه شهر اودسا یکی از بنادر بزرگ دریای سیاه بود، راه دریایی آسانی برای دسترسی و سرقت از آن وجود داشت. زمان استفاده از این فرصت در سال ۲۰۱۴ پیش آمد و بخش زیادی از تجهیزات ارتش قدیم اوکراین از طریق این بندر به بیرون از کشور قاچاق شد.

علاوه بر این‌ها اوکراین، اگر نگوییم دچار تفرقه بود، دست‌کم نمی‌شد آن را ملتی متحد نامید. حافظه تاریخی این کشور، به‌خاطر بارها و بارها فتح و تجزیه شدن، چندپاره بود. به گفته یکی از مورخان، «اجزای مختلفش گذشته‌های مختلف داشتند». بدتر اینکه یکی از گرامی‌ترین ابعاد فرهنگ سیاسی اوکراین، به‌لحاظ تاریخی، آنارشسیسم بود (که میراث هتمان‌نشین قزاق قرن هفدهم بود). قزاق‌ها جنگجویانی بودند که از رعیت‌داری گریخته بودند. نظام سیاسی‌شان دمکراسی رادیکال بود. این زیبایی خاصی داشت، اما در زمینه ساخت کشوری مدرن، ضعف‌های خاص خود را هم داشت. در یکی از تحلیل‌های سیا که پس از شکل‌گیری اوکراین مستقل نوشته شد و اینک به سوء شهرت خاصی رسیده، پیش‌بینی شد که کشور به احتمال زیاد دچار فروپاشی شود.

اما دو دهه گذشت و چنین اتفاقی نیفتاد. خوب یا بد، دمکراسی ریشه‌های عمیقی در فرهنگ سیاسی اوکراین داشت. برخلاف روسیه که قدرت هرگز به دست اپوزیسیون نمی‌افتاد، در اوکراین مدام این اتفاق روی می‌داد. در سال ۱۹۹۴، اولین رئیس‌جمهور اوکراین، لئونید کراوچوک، با رأی‌گیری برکنار شد و لئونید کوچما جایش را گرفت که وعده داده بود روابط بهتری با روسیه برقرار کند و به زبان روسی هم جایگاهی برابر بدهد. در سال ۲۰۰۴ جانشین انتخاب شده‌اش، ویکتور یانوکویچ، پس از اعتراضات گسترده علیه تقلب در انتخابات، با رأی‌گیری برکنار شد و کاندیدای ملی گراتر و اروپاگراتر، یعنی ویکتور یوشچنکو، جایش را گرفت. در سال ۲۰۱۰، یوشچنکو در مقابل یانوکویچ یاغی شکست خورد، اما یانوکویچ هم در سال ۲۰۱۴ با انقلاب میدان برکنار شد. کاندیدای ملی گرا و میلیاردر شکلات، پترو پُروشونکو، رئیس‌جمهور بعدی بود، اما ولودیمیر زلنسکی، کاندیدای صلح‌طلب و روسی‌زبان، در سال ۲۰۱۹ جایش را گرفت.

سیاست اوکراین سراسر تعارض بود. دعوا و درگیری در رادا شایع بود و اعتراضات بخشی از زندگی عادی به حساب می‌آمد. مثلاً در سال ۲۰۰۰ فایلی صوتی از لئونید کوچما پخش شد که ظاهراً دستور قتل گئورگی گونگادزه را می‌داد. جسد بی‌سر گونگادزه در جنگل‌های اطراف کیف پیدا شده بود. این ماجرا اعتراضات گسترده‌ای را علیه کوچما به دنبال داشت (خود کوچما اصرار داشت که این صداها جعلی‌اند. در سال ۲۰۱۱ محاکمه‌اش کردند، اما دادگاه فایل‌ها را غیرقابل‌استناد خواند و پرونده بسته شد). یوشچنکو، کاندیدای اپوزیسیون سال ۲۰۰۴، به‌زحمت از مسمومیت دیوکسین جان سالم به در برد، اتفاقی که ردپاهای یک عملیات ویژه روسی در آن دیده می‌شد. مرحله نخست انتخابات در سال ۲۰۰۴ پُر از بی‌نظمی‌های شدید بود و چنان تقلب آشکاری صورت گرفت که در روسیه سابقه نداشت. اعتراضات گسترده‌ای موسوم به انقلاب نارنجی صورت گرفت که زمینه‌ساز یک دور دیگر انتخابات شد و در دور جدید یوشچنکو برنده شد. خود یوشچنکو در سال ۲۰۱۰ ناظر بر انتخاباتی منصفانه بود و در آن شکست خورد. و قس علی هذا.

این تغییرات صاحبان قدرت به نوبت، پر آشوب و بی‌هیاهو بودند، اما نشان از این داشتند که مردم اوکراین اختلاف‌نظرهای زیادی دربارهٔ سازوکار ایدئال اوکراین دارند، بعضی معتقد بودند اوکراین باید بیشتر با اروپا درآمیزد و برخی دیگر می‌گفتند باید ارتباطی نزدیک و صمیمی با روسیه حفظ کند. تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی میان بخش‌های مختلف اوکراین در بحران‌ها بیشتر جلوه می‌کرد.

برای روسی‌زبان‌ها و یهودی‌های باقی‌مانده در اوکراین، خاطرهٔ جنگ جهانی دوم و مقاومت در برابر حمله و اشغالگری نازی‌ها نقطهٔ عطف مهمی بود. ملی‌گرایان اوکراینی اما دیدگاه دیگری نسبت به این رویدادها داشتند. از نظر بعضی‌ها، اشغال کشورشان از همان سال ۱۹۲۱ (که بلشویک‌ها کنترل خود بر اوکراین را تحکیم کردند) یا ۱۹۳۱ (که استالین آخرین قسمت غرب اوکراین را طی پیمان مولوتوف-ریبنتروپ میان آلمان و شوروی جهت تقسیم شوروی از آن خود کرد) آغاز شد، یا حتی ۱۶۵۴ که هتمان‌نشین قزاق در صدد جلب حمایت تزار روس برآمد. مبارزان مشهور مقاومت در زمان جنگ موسوم به ارتش شورشی اوکراین، که هم با اشغالگری شوروی و هم آلمان در غرب اوکراین مخالفت کرده بودند و شوروی آنان را تبهکارانی فاشیست می‌دانست، طبق روایات ملی‌گرایانه، جرج واشنگتن‌های تاریخ اوکراین بودند. از نظر ملی‌گرایان، فاجعهٔ بارز قرن بیستم نه حملهٔ نازی‌ها، بلکه قحطی بزرگ ۱۹۳۳-۳۲ بود که جان میلیون‌ها اوکراینی را گرفت. این رویداد را هولودومور (به معنای «قتل از طریق گرسنگی») می‌نامیدند و آن را اقدام عمدی استالین (و تبعاً روسیه) برای نابودی ملت اوکراین می‌دانستند. (ملکوویان، ۱۳۹۶ ص ۹۴)

تمام این بحث‌ها در دوران رکود اقتصادی صورت می‌گرفت. اقتصاد اوکراین همواره یکی از ضعیف‌ترین اقتصادهای بلوک شرق سابق بود. فساد بیداد می‌کرد و استانداردهای زندگی پایین بود. این کشور وابسته بود به خرید گاز ارزان‌قیمت از روسیه و «هزینه‌های ترانزیتی» که از روسیه بابت انتقال گاز به اروپا می‌گرفت.

در کشوری که چنین اوضاع سیاسی پرفرازونشیبی در آن حاکم بود و جو عمومی میان امید و نومیدی در نوسان بود، در کشوری که گویی نخبگانی ثابت مدام ریاست‌جمهوری را میان خودشان ردوبدل می‌کردند، مردم خود را در وضعیت بلا تکلیفی می‌دیدند. یکی از خبرنگارانی که در سال ۲۰۱۰ با او دیدار کرده بودم در اعتراضات مربوط به انقلاب نارنجی شرکت داشت و سپس از ریاست‌جمهوری یوشچنکو ناامید شده بود. او حسرت فرصت‌های ازدست‌رفته را می‌خورد. «تمام این مدت، عمر ما در گذر بوده». باورش نمی‌شد از سال ۲۰۰۵ و درواقع از سال ۱۹۹۱ چقدر دستاوردهای کمی حاصل شده است.

اما این گذر عمر وجه دیگری هم داشت. هرچه زمان بیشتری می‌گذشت، کشور نیم‌بند اوکراین می‌توانست متحدتر شود، چون مگر تعلق به یک کشور چه معنایی داشت. به قول آن ترانهٔ معروف شوروی، سرزمین مادری از کجا آغاز می‌شود؟ به گفتهٔ همان ترانه، با تصویرهای نخستین کتابی که مادر برای بچه‌اش می‌خواند و برای دوستان خوب و واقعی‌مان در خانهٔ همسایه. هرچه افراد بیشتری در اوکراین (نه شوروی) زاده می‌شدند، افراد بیشتری هم کیف را به‌جای مسکو پایتخت خود می‌دانستند و هرچه بیشتر دربارهٔ زبان و فرهنگ اوکراینی می‌آموختند اوکراین نیز قدرتمندتر می‌شد. ولودیمیر زلنسکی، در سریالی تلویزیونی که او را در اوکراین به شهرت رساند و سرانجام سکوی پرتابش به ریاست‌جمهوری شد، نقش یک معلم تاریخ دبیرستان را بازی می‌کرد که ناگهان رئیس‌جمهور می‌شود. در صحنه‌های کوتاهی که تدریس شخصیت زلنسکی را نشان می‌دهد، او از دانش‌آموزانش دربارهٔ میخائیل گروشوسکی، سیاست‌مدار و مورخ بزرگ اوکراینی، سؤال می‌کند.

۳-۱-۴- مخالفت شدید روسیه با عضویت اوکراین در اتحادیهٔ اروپا

مخالفت شدید روسیه با عضویت اوکراین در اتحادیهٔ اروپا بود که در اواخر سال ۲۰۱۳ باعث تسریع انقلاب میدان شد، رویدادی که به الحاق کریمه به روسیه و حمله به شرق اوکراین انجامید. اما پس از پایان جنگ سرد، گسترش ناتو مهم‌ترین عامل مختل‌کنندهٔ رابطهٔ روسیه و غرب به شمار می‌آمد، رابطه‌ای که اوکراین را آن وسط گیر می‌انداخت.

گسترش ناتو با سرعت خیلی کمی صورت می‌گرفت و ناگهان احتمال توقف کامل آن پیش آمد. پس از فروپاشی شوروی، گسترش ناتو چیزی نبود که بتوان بدیهی دانستش. در واقع اکثر سیاست‌گذاران آمریکا و ارتش این کشور مخالف توسعه ناتو بودند. حتی مدتی حرف از انحلال ناتو در میان بود، چراکه به هدفش (مهار شوروی) رسیده بود و حالا دیگر هر کس می‌توانست راه خود را برود.

این اوضاع در نخستین سال‌های دولت کلینتون تغییر کرد. نیروی محرک تغییر از دو جهت می‌آمد. یکی گروه آرمان‌گرای متخصصان سیاست خارجی در شورای امنیت ملی کلینتون بود و دیگری کشورهای شرق اروپا.

پس از ۱۹۹۱، کشورهای پساکمونیس‌ت شرق اروپا، به‌ویژه لهستان، مجارستان و چکسلواکی، در محیطی با امنیت نامعلوم قرار گرفتند. یوگسلاوی، کشور همسایه، در حال فروپاشی بود و خودشان هم اختلافات مرزی بالقوه داشتند. اما مهم‌تر از همه، یاد امپریالیسم روسی هنوز در خاطرشان زنده بود. معتقد بودند روسیه تا ابد ضعیف نمی‌ماند و برای همین می‌خواستند تا فرصت هست با ناتو هم‌داستان شوند. مسئولان لهستان در سال ۱۹۹۳ به گروهی از محققان اندیشکده گفتند «اگر ما را به ناتو راه ندهید، سلاح هسته‌ای می‌سازیم. به روس‌ها اعتمادی نداریم».

آنچه کار را راحت‌تر می‌کرد این بود که رهبران کشورهای شرق اروپا از اعتبار اخلاقی زیادی برخوردار بودند. پس از دیدار با واتسلاف هاول، لخ والنسا و برخی دیگر در ژانویه ۱۹۹۴ در پراگ بود که بیل کلینتون اعلام کرد «مسئله دیگر این نیست که آیا ناتو عضو جدید بگیرد یا نه، فقط زمان آن مطرح است». این سخن (نه بله‌وخیر، بلکه چه‌وقت) به خط‌مشی رسمی ایالات‌متحده تبدیل شد. پنج سال بعد، جمهوری چک (که به‌شکلی صلح‌آمیز از اسلواکی جدا شده بود)، مجارستان و لهستان عضو ناتو شدند. طی سال‌های بعدی، یازده کشور دیگر هم عضو شدند و تعداد کل اعضای این پیمان به سی کشور رسید.

در بحران اخیر، برخی از کارشناسان و سیاست‌گذاران آمریکایی ادعا کرده‌اند که روسیه تا چندی پیش اعتراضی به ناتو نداشت، تا اینکه در صدد یافتن دستاویزی برای حمله به اوکراین برآمد. این ادعا واقعاً مضحک است. روسیه از همان ابتدا مخالف گسترش ناتو بوده است. معاون وزارت امور خارجه روسیه در سال ۱۹۹۳ به روسیه‌شناس ارشد کلینتون، استروب تالبوت، گفت «ناتو چیزی است که باید از آن برحذر بود». بوریس یلتسین، که کلینتون متحد وفادارش بود، در کنفرانس خبری مشترکی با کلینتون در سال ۱۹۹۴، وقتی فهمید ناتو تصمیم گرفته به برنامه‌های خود برای عضویت کشورهای شرق اروپا جامعه عمل بپوشاند واکنشی تند نشان داد و پیش‌بینی کرد که «صلح سرد» در اروپا شکل بگیرد.

روسیه آن‌قدر ضعیف و وابسته به وام‌های غربی‌ها بود که کاری از دستش بر نمی‌آمد جز گله‌گزاری و تماشای گسترش قدرت ناتو. مداخله ناتو در کوزوو در سال ۱۹۹۹ به‌طور ویژه‌ای باعث آزردن خاطر رهبران روسیه شد. اولاً این کار مداخله در موقعیتی بود که روسیه آن را تعارضی داخلی می‌دانست. کوزوو در آن زمان جزء صربستان بود، اما مداخله ناتو باعث شد عملاً دیگر جزء صربستان نباشد. در عین حال، روس‌ها هم موقعیتی شبیه کوزوو در چچن داشتند و ناگهان به نظرشان رسید که امکان دارد ناتو اینجا هم مداخله کند. تحلیلگری آمریکایی که موضوع تحقیقاتش ارتش روسیه بود به من می‌گفت «ترسیدند، چون به‌خوبی از وضعیت قوای نظامی روسیه خبر داشتند. وضعیت قوای آمریکا را هم می‌دیدند. متوجه این نیز بودند که هرچند مشکلات زیادی با اقلیت مسلمان خود در چچن دارند، اما ارتش آمریکا اصولاً فقط مداخله کرد تا کوزوو را از صربستان جدا کند» (ثقفی عامری، ۱۴۰۲ ص ۵۲)

سال بعد، روسیه رسماً آموزه نظامی خود را تغییر داد و گفت اگر تهدید شود، ممکن است به سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی روی بیاورد. یکی از مؤلفان این آموزه به روزنامه وزارت دفاع روسیه به نام کراسنایا زوردا گفت گسترش ناتو به سمت شرق تهدیدی برای روسیه است، به همین دلیل آستانه به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای پایین آمده است. این حرف‌ها مربوط به بیست‌ودو سال پیش است.

دور دوم گسترش ناتو در دوران پسا شوروی از دور اول هم بیشتر بود. طی این رویداد، که در سال ۲۰۰۲ مورد توافق قرار گرفت و در ۲۰۰۴ رسمی شد، بلغارستان و استونی و لتونی و لیتوانی و رومانی و اسلواکی و اسلونی عضو ناتو شدند. تقریباً تمام این کشورها عضو بلوک شرق بودند و استونی و لتونی و لیتوانی («کشورهای حوزه دریای بالتیک») زمانی عضو اتحاد جماهیر شوروی هم بودند. این کشورها حالا به غرب پیوسته بودند.

حین وقوع این اتفاقات، مجموعه‌ای از رویدادها باعث دگرگونی محیط پیرامون روسیه شد. «انقلاب‌های رنگی» - که پی‌درپی در سال ۲۰۰۳ در گرجستان (گل سرخ)، در ۲۰۰۴ در اوکراین (نارنجی) و در ۲۰۰۵ در قرقیزستان (گل لاله) رخ داد - همه دست‌به‌دامان اعتراضات انبوه شدند تا صاحب‌منصبان فاسد طرفدار روسیه را اخراج کنند. غرب استقبال گسترده‌ای از این رویدادها کرد و آن‌ها را احیای دموکراسی دانست، کرملین اما بدبین بود و ترس زیادی از این اتفاقات داشت و آن‌ها را زمینه‌ساز تعرض به فضای روسیه می‌دانست. در آمریکا، سیاست‌گذاران هلهله شادی سر دادند که آزادی در پیش است. در مسکو، دغدغه‌ای کم‌وبیش پارانویایی وجود داشت که انقلاب‌های رنگی کار سرویس‌های مخفی غربی‌اند و بعد از این کشورها نوبت به روسیه می‌رسد.

کرملین شاید در مورد دسیسه بلندمدت غرب اشتباه می‌کرد، اما از این لحاظ کاملاً درست می‌گفت که غرب روسیه را هم‌تراز و همتای خود نمی‌داند. واقعیت این است که غرب و به‌خصوص ایالات متحده در هر بزنگاه و هر موقعیتی کار را به میل خود پیش می‌برد. گاهی کاملاً نسبت به ادراکات روسیه حساسیت و گشودگی نشان می‌داد و گاه هیچ توجهی نداشت. اما در تمام موارد، آمریکا نهایتاً کار خودش را می‌کرد. سرانجام منوال عادی اوضاع این‌طور شد. روابط میان دو طرف خدشه‌دار شد و مواضع سختگیرانه‌ای پیش گرفتند. در سال ۲۰۰۶ دیک چنی در ویلنیوس، پایتخت لیتوانی، سخنرانی شدیدالحنی ایراد کرد و دستاوردهای کشورهای حوزه دریای بالتیک را ستود. «سیستمی که چنین حجمی از امید را برای سواحل دریای بالتیک به ارمغان آورده می‌تواند همان امید را تا سواحل دریای سیاه و آن‌سوتر هم گسترش دهد. آنچه در ویلنیوس حقیقت دارد در تفلیس و کیف و مینسک و مسکو هم حقیقت دارد». ساموئل چاراپ و تیموتی کولتن در کتاب نفیس همه می‌بازند ۱، که تاریخچه تعارض سال ۲۰۱۴ اوکراین است، می‌نویسند «مشخص است چنین سخنانی چه واکنش‌های تندی را در کرملین برمی‌انگیزد».

یک سال بعد، در کنفرانس امنیت مونیخ در سال ۲۰۰۷، که نقطه عطفی در روابط روسیه و غرب به شمار می‌آید، پوتین پاسخ خود را ارائه داد و آمریکا و سیستم تک‌بعدی‌اش در زمینه استعمار، تخطی از قوانین بین‌المللی و ریاکاری را به باد انتقاد گرفت. او درباره روسیه گفت «ما مدام درس دموکراسی می‌آموزیم. نمی‌دانم چرا، اما کسانی که به ما درس می‌دهند خودشان علاقه‌ای به یادگیری ندارند».

این هشدار به گوش همه رسید، اما کسی توجهی به آن نکرد. در آوریل ۲۰۰۸، کشورهای ناتو در بخارست دیدار کردند و وعده دادند که گرجستان و اوکراین «عضو ناتو خواهند شد». چنان‌که خیلی‌ها از آن‌پس خاطرنشان کرده‌اند، این دو کشور از این‌سو رانده و از آن‌سو مانده شدند: وعده عضویت بدون امتیازات و تضمینات امنیتی که با عضویت حاصل می‌شود. چند ماه بعد، روسیه طی مهم‌ترین اقدام نظامی برون‌مرزی‌ای که تا آن زمان داشت گرجستان را در نبرد قاطعانه پنج‌روزه‌ای شکست داد.

حالا با نگاهی به گذشته می‌توان گفت اگر ناتو سریع‌تر عمل می‌کرد و اوکراین و گرجستان را زودتر می‌پذیرفت، هیچ‌یک از این اتفاقات نمی‌افتاد. این استدلال شواهدی تأییدکننده دارد: کشورهای حوزه بالتیک عضو ناتو شدند و، با آنکه جمهوری‌های سابق شوروی بودند، از آن‌پس چندان مزاحمتی از سوی روسیه دریافت نکرده‌اند. اما این را نیز می‌توان گفت که، با توجه به هشدارها و اخطارهای پی‌درپی روسیه درباره «خط قرمزها»ی مربوط به موضوع ناتو، ایالت‌های آمریکا و متحدانش باید بیش‌ازاین احتیاط به خرج می‌دادند. باید شرایط خاص کشورهای موردنظر، به‌خصوص اوکراین، را مدنظر قرار می‌دادند. به قول مشهور لئونید

کوچما، اوکراین روسیه نبود اما لهستان هم نبود. مثلاً یکی از مشکلات درخواست عضویت اوکراین در ناتو در سال ۲۰۰۸، که دولت یوشچنکو غرب‌گرا مطرحش کرد، این بود که در اوکراین خریداری نداشت، به‌خصوص به این دلیل که اوکراینی‌ها از موضع روسیه نسبت به این قضیه آگاه بودند و نگرانی‌هایی کاملاً بجا داشتند.

اما با گسترش بیشترِ ناتو و اتحادیهٔ اروپا به‌سوی شرق، نمایندگانشان عهد کردند با رژیم‌هایی که به زعم خودشان برای آن‌ها و اوکراین قلدری می‌کرد هیچ‌سازشی نداشته باشند. باز هم شاید جان کلامشان درست باشد. پوتین پانزده سال است که به انحای مختلف دربارهٔ این حمله هشدار می‌دهد. حالا افراد زیادی می‌گویند باید خیلی زودتر از این‌ها به پوتین سختگیری می‌کردیم، می‌گویند تحریم‌هایی که حالا شاهدش هستیم باید پس از جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ یا پس از مسمومیت الکساندر لیتوینکو در لندن در سال ۲۰۰۶ اعمال می‌شد. اما این را نیز می‌توان گفت که باید بیشتر به نحوهٔ شکل‌دهی تمهیدات ایمنی و اقتصادی فکر می‌کردیم تا اوکراین دیگر هرگز مجبور نباشد با چنین تصمیم سرنوشت‌سازی روبه‌رو شود.

۴-۱-۴- نظر پوتین (دفاع از منافع روسیه)

اما چهرهٔ یک نفر در بطن این فاجعه نقش بسته است: ولادیمیر پوتین. او جنگی مردم‌گش و جنایت‌کارانه را آغاز کرده که آن را، کم‌وبیش با اطمینان، می‌توان اشتباه راهبردی عظیمی دانست، چراکه موجب اتحاد اروپا، به‌اقدام‌واداشتنِ ناتو، نابودی اقتصاد روسیه و انزوای این کشور می‌شود. چه اتفاقی افتاد؟

همیشه دیدگاه‌های متضادی دربارهٔ پوتین وجود داشته است که درجات مختلفی از صلاحیت، هوش و اخلاق را برای او قائل می‌شوند. مثلاً بعضی‌ها که او را شرور می‌دانستند هوش زیادی هم برایش قائل بودند و بعضی که می‌گفتند صرفاً از منافع روسیه دفاع می‌کنند او را بی‌صلاحیت می‌دانستند.

پنج سال پیش، در دوران اوج‌گیری پوتین‌شناسی پس از انتخاب دونالد ترامپ، در همین نشریه سعی کردم نشان دهم که پوتین اساساً سیاست‌مداری «عادی» در بستر روسیه است. منظور این نبود که فردی ستودنی است؛ نحوهٔ پیش‌برد جنگ در چچن، که آغازگر نامزدی ریاست‌جمهوری او بود، گواهی کافی بر سوءنیتش بود. منظورم هم این نبود که باید ایمیل‌های هیلاری کلینتون را هک کند. اما معتقد بودم که، با توجه به پیشینهٔ تاریخی روسیه، تجربهٔ دردناک گذار از دوران پسانشوروی، سازوکارهای داخلی رژیم یلتسین و بستر کلی ژئوپلیتیک، هرکس دیگر هم به‌جای ولادیمیر پوتین جانشین یلتسین می‌شد، به احتمال قریب به‌یقین، فردی اقتدارطلب و ملی‌گرا می‌بود. سؤال ظاهراً این بود: آیا این اقتدارطلب ملی‌گرا که اسمش پوتین نیست رفتار متفاوتی می‌داشت؟ بوریس یلتسین (آغازگر جنگ نخست چچن) و دمیتری مدودف (آغازگر جنگ گرجستان) شواهدی جزئی در اختیارمان می‌گذارند که پاسخ این پرسش احتمالاً منفی است.

به نظرم پوتین زمانی باعث شد این پرسش‌ها بی‌ربط شوند که کوشید کسی ناوالنی فرصت‌طلب را با عامل اعصاب مسموم کند، اقدامی که بی‌شک مهر تأیید پوتین پای آن بود. دیگر قتل‌های سیاسی در روسیه این‌قدر در چشم آشکار و روشن نبودند. مثلاً دلایل متقنی وجود داشت که باور کنیم آنا پولیتکوفسکایا خبرنگار و بوریس نمتسوف سیاست‌مدار به دستور رمضان قدیروف، جنگ‌سالار چچنی، کشته شده‌اند و، هرچند قدیروف متحد وفادار پوتین بود، اما خب یکی نبودند. شاید این نوعی تمایز بدون تفاوت ۲ بود، اما ظاهراً صحبت از دیکتاتوری در روسیه این واقعیت را پنهان می‌کرد که این کشور هنوز هم فضا برای حیات سیاسی و آزادی اندیشه داشت، هرچند این فضا سال‌به‌سال تنگ‌تر می‌شد. آنچه امروزه شاهدش هستیم سروظاهر یک دیکتاتوری واقعی روسی را دارد: تعطیلی تمام بقایای رسانه‌های مخالف، تهدید خبرنگاران به پانزده سال حبس، پرخاشگری افسارگسیخته و غیرمتعهدانهٔ پلیس. با حمله به اوکراین، دیگر کسی نمونده که معتقد باشد پوتین صرفاً مثل یک سیاست‌مدار روسی استاندارد پسانشوروی رفتار می‌کند.

آیا می‌توان فرایند اندیشه پوتین را تبیین کرد؟ در اینجا، عواملی ابژکتیو و سوژکتیو دخیل بودند. به لحاظ ابژکتیو، اشتباه نمی‌کرد که اوکراین دارد بیشتر و بیشتر در غرب ادغام می‌شود. توافق نامه اتحادیه اروپا و اوکراین، که پوتین در سال ۲۰۱۳ به شدت با آن مخالفت کرده بود، در سال ۲۰۱۴ امضا شد و در ۲۰۱۷ به مرحله اجرا درآمد. ناتو هم در راه بود. حالا بوی سلاح‌های ناتو و حضور پرسنل ناتو در اوکراین می‌آمد. تلاش پوتین برای اعمال کنترل بر سیاست اوکراین از طریق تشکیل جمهوری‌های جدایی طلب دونتسک و لوهانسک ناکام مانده بود. در واقع ناکام ماند که هیچ، اثر معکوس هم داد. اوکراینی‌هایی که نسبت به عضویت در ناتو دودل بودند حالا حمایت می‌کردند و خیلی‌ها که طرفدار روسیه بودند مشاهده کردند که دست‌نشانده‌های روس در جمهوری‌های جدایی طلب چه‌ها کرده‌اند. اوکراین، این دمکراسی نیم‌بند، در سال ۲۰۲۱ در مقیاس خانه آزادی نمره ۶۱ را به دست آورد، جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک (که تحت عنوان کلی «شرق دونباس» رقابت می‌کردند) نمره ۴ گرفتند. هیچ‌کس نمی‌خواست به این حال‌وروز دچار شود. پوتین کریمه و بعضی از سرزمین‌های شرق را به چنگ آورده بود، اما اوکراین را از دست داده بود. پس از انتخاب جو بایدن که منادی تعهد دوباره آمریکا به اروپا و ناتو و البته اوکراین بود، اوضاع کمتر و کمتر بر وفق مراد پوتین پیش می‌رفت. (علیخانی، ۱۴۰۰ ص ۱۴)

اما او دست‌وپا بسته هم نبود. در سال ۲۰۱۵، با زور سلاح، به توافق مینسک-۲ دست یافته بود، صلح‌نامه دشواری که هیچ‌یک از طرفین واقعاً به آن عمل نکردند و اوکراین را موظف می‌کرد مجدداً جمهوری‌های دونتسک و لوهانسک را در اوکراین واحد ادغام کند تا در خط‌مشی خارجی کشور حق وتو داشته باشند. پوتین شاید در سال ۲۰۲۲ هم می‌توانست به مینسک-۳ دست یابد. ضمناً اگر قبلاً اجرای توافق نامه مینسک را به دولت اوکراینی منتخب و دمکراتیکی واگذار می‌کرد، می‌توانست از ارتکاب دوباره آن اشتباه پیشگیری کند. می‌توانست رهبری قابل‌اعتماد را در کیف منصوب کند. یک ماه پیش از حمله، دولت بریتانیا اعلام کرد اطلاعاتی دارد دال بر اینکه پوتین دقیقاً برای همین کار برنامه‌ریزی داشته است.

اینجاست که وارد عوامل سوژکتیو می‌شویم: چرا پوتین خیال می‌کرد می‌تواند چنین مانوری را در کشوری با وسعت اوکراین اجرا کند؟ البته که قطعاً پیروزی‌های نظامی‌اش به او دل‌وجرئت داده بود: پیروزی در چچن، گرجستان، کریمه، سوریه. او همواره اخلاک‌گر بین‌المللی نقشه‌های غرب در بخش‌های مختلف دنیا بود و، با هزینه‌هایی نسبتاً کم، به موفقیت‌های بزرگی در این زمینه رسیده بود.

احتمالاً اتفاقات اوکراین در سال ۲۰۱۴ هم به او دل‌وجرئت داده بود. کریمه بدون شلیک یک گلوله تسلیم روسیه شده بود. چند هفته بعد، گروه کوچکی از مزدوران میان‌سال موفق شدند صد مایل وارد خاک اوکراین شوند و شهر کوچکی به نام اسلاویانسک را تسخیر کنند، رویدادی که مرحله فعال جنگ در شرق اوکراین را کلید زد. اگر گروهی بی‌نظم‌تر تیب می‌توانست چنین کاری کند، تصور کنید چه کارها که از یک ارتش واقعی برنمی‌آمد.

این مسئله مهم نیز مطرح بود که پوتین اوکراین را کشوری واقعی نمی‌دانست. این البته منحصر به پوتین نبود؛ بسیاری از روس‌ها متأسفانه دلیلی برای استقلال اوکراین نمی‌بینند. اما پوتین نسبت به این قضیه وسواس پیدا کرده و شواهد نقض هم اثری بر او ندارد. شاید اگر رهبر دیگری بود، می‌دید که اوکراین حاضر به تسلیم شدن در برابر اراده‌اش نیست و نتیجه می‌گرفت که نهادی مستقل است. اما پوتین پیش خود فکر می‌کرد حتماً فرد دیگری این کشور را کنترل می‌کند. هرچه نباشد، در بخش‌های دیگری از اوکراین که پوتین تسخیر کرده بود قضیه به همین منوال بود، او در جمهوری‌های خودخوانده خلق در شرق اوکراین دست‌نشانده‌گانی را برای حکومت منصوب کرده بود. پس شاید آمریکا هم یک دست‌نشانده (زلنسکی) منصوب کرده بود که با اولین طلوع دردسر پا به فرار می‌گذاشت.

۴-۲- تأثیر بحران اوکراین بر منافع ایران در سطح داخلی

منظور از منافع ملی در سطح داخلی، آن دست از فاکتورهای درونی است که ممکن است از پدیده‌ای خارجی تأثیر بپذیرند که شکل‌گیری الگوی جدایی‌طلبی و منافع اقتصادی ایران از جمله آنها است.

۴-۲-۱- شکل‌گیری الگوی جدایی‌طلبی

الحاق کریمه به روسیه در صورتی که به یک روبه یا الگو تبدیل شود، برای کشورهایی که دارای تنوع قومی و زبانی هستند و به ویژه در مواردی که این تنوع در نقاط مرزی باشد و ادعاهای استقلال‌طلبی و رفتارهای گریز از مرکز نیز وجود داشته باشد، یک تهدید محسوب می‌شود. جمهوری اسلامی ایران کشوری با تنوع قومیتی بالاست و حداقل در چهار منطقه مرزی این کشور (مناطق ترک‌نشین، کردنشین، عرب‌نشین و بلوچ‌نشین) برخی گرایش‌های تجزیه‌طلبانه و گریز از مرکز وجود دارد. روس‌ها به نوعی از اصل حق تعیین سرنوشت سوء استفاده کردند؛ سوء استفاده‌ای که حتی می‌تواند روزی دامان خودشان را نیز در مناطقی مثل چچن بگیرد. علاوه بر این، قاعده‌ای که روس‌ها با توسل به آن، کریمه را به خاک خود منضم نمودند، می‌تواند در آینده باعث درگیری میان کشورهایی شود که ادعای حاکمیت بر مناطق هم‌زبان یا هم‌تبار خود در مرزهای کشورهای دیگر را دارند. این موضوع می‌تواند برای ایران نیز مسئله‌ساز باشد. البته نباید نسبت به این تهدید اغراق نمود، چون مسائل قومیتی در ایران کمتر پایه فرهنگی و شوونیستی و بیشتر اساس مادی دارند و با عنایت بیشتر دولت، می‌توان مشکلات اقوام را رفع نمود و وجود عوامل گریز از مرکزی آنها را از بین برد؛ اما به هر حال این یک تهدید است که باید همیشه مواظب آن بود.

۴-۲-۲- منافع اقتصادی ایران

بحران می‌تواند یکسری منافع اقتصادی خاص را نصیب ایران کند. برای مثال، به دنبال هدف قرار گرفتن هواپیمای مالزی بر فراز آسمان شرق اوکراین، محمدعلی ایلخانی، سرپرست فرودگاه‌های کشور اعلام کرد سقوط هواپیمای مالزی در خاک اوکراین موجب شد تا ایکائو به دلیل امنیت مسیرهای هوایی کشور، راه ایران را در پیش گیرد و از ما درخواست کرده‌اند تا مسیر هوایی ایران جایگزینی برای پرواز به اروپا و خاور دور شود. این مهم سالیانه رقمی بالغ بر ۵۰ میلیون دلار به درآمدهای کشور اضافه می‌کند (تابناک، ۱۳۹۳). از سوی دیگر تحریم روسیه از سوی غرب این کشور را نیازمند یافتن شرکای جدید کرده است. بی‌شک ایران به عنوان کشوری مهم و ثروتمند یکی از گزینه‌های جایگزین مسکو می‌باشد. در فضای پسا برجام مبادلات اقتصادی ایران با دیگر کشورها تسهیل شده است. ایران با توجه به تجربیات پیشین سعی دارد تا بازار خود را به گونه‌ای رقابتی تنظیم کند که علاوه بر حضور شرکت‌های غربی، روسی و چینی، منافع بیشتری را در قراردادهای آینده نصیب تهران کند (جعفری، ۱۳۹۳: ۲۳). تحریم‌های دو جانبه روسیه و غرب، علیه یکدیگر باعث تشدید رقابت برای مشارکت اقتصادی در فضای پسا برجام شده است.

۴-۳- تأثیر بحران اوکراین بر منافع ملی ایران در سطح منطقه‌ای

پیامدهای بحران اوکراین محدود به اروپای شرقی نمی‌شود بلکه پیامدهای آن برای کشورهای چون ایران در خاورمیانه و قفقاز قابل لمس است؛ در چنین شرایطی بررسی تأثیر بحران اوکراین بر منافع ملی ایران در این مناطق ضروری می‌نماید. (ملکی، ۱۴۰۱ ص ۶۴)

۴-۳-۱- تأثیر بحران اوکراین بر منافع ایران در مناقشه سوریه

اوج‌گیری مناقشه اوکراین برای حکومت بحران‌زده سوریه یک فرصت بود تا از زیر فشارهای بیرونی تا حدودی رهایی یابد. بحران اوکراین در مراحل اولیه خود، از آن جهت که توجهات غرب را تا اندازه زیادی متوجه اوکراین و شرق اروپا کرد باعث تحت الشعاع قرار گرفتن بحران سوریه شد؛ لذا نگاه اروپایی‌ها عمدتاً به مسائل همسایه اروپایی‌شان معطوف شد. این مسأله

برای جمهوری اسلامی ایران بدان جهت حائز اهمیت است که حکومت سوریه متحد استراتژیک تهران است و سقوط آن به امنیت ملی ایران و محور مقاومت ضربه می‌زند. پس از این جهت نیز بحران اوکراین برای امنیت ملی کشور کارکرد داشته است.

به علاوه سوریه نزدیک‌ترین متحد روسیه در میان کشورهای عربی در چهار دهه گذشته از جمله در دوران جنگ سرد است. همچنین یکی از مشتریان پروپاقرص تسلیحات روسی است به طوری که در فاصله سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۴ بیش از چهار میلیارد دلار از این کشور سلاح خریداری کرده است. همچنین شرکت‌های روسی حدود ۲۰ میلیارد دلار در سوریه سرمایه‌گذاری کرده‌اند که با سقوط اسد زیان جدی می‌بینند. به علاوه، سوریه تنها کشور در خارج از منطقه شوروی است که روس‌ها در آن پایگاه نظامی دارند (Borshchevskaya, ۲۰۱۳). با توجه به تحولات اخیر اوکراین، سقوط اسد در سوریه توازن را کاملاً به نفع آمریکا تغییر خواهد داد. از این روی، بقای بشار اسد در قدرت می‌تواند منافع استراتژیک مسکو و تهران را همزمان تأمین کند و در نتیجه باعث همکاری‌های گسترده‌تر دو کشور در سوریه شده است. آینده سوریه در حال حاضر به مذاکرات و تفاهات روسیه و غرب در سطح کلان بستگی دارد. در صورتی که قدرت‌های جهانی بر سر آینده قدرت با حضور بشار اسد به نتیجه برسند، نظام اسد ادامه پیدا خواهد کرد و در صورت عدم توافق، بحران همچنان ادامه خواهد داشت.

۴-۳-۲- افزایش قدرت شرکای منطقه‌ای ناتو در پرتو بحران اوکراین

اقدامات روسیه در اوکراین انگیزه‌های جدیدی به ناتو برای تقویت شدن داده است. در واقع با تبلیغاتی که غرب در طول بحران اوکراین به راه انداخته‌اند، تحرکات ناتو در شرق اروپا تشدید شده و این سازمان به تقویت حضور نیروهای خود در این منطقه پرداخته است، به طوری که پوتین با اعتراف به تشدید حضور گروه‌های نظامی ناتو در شرق اروپا، اعلام کرده که روسیه با تقویت ظرفیت دفاعی خود در کریمه و سواستوپول به این اقدام پاسخ خواهد داد (Putin, ۲۰۱۴a).

به هر حال به دلیل اختلافات اساسی و بنیادینی که جمهوری اسلامی ایران با غرب و مخصوصاً آمریکا دارد، تقویت هر چه بیشتر فلسفه و توان ناتو به رهبری آمریکا، به ضرر کشور خواهد بود. اگر اوکراین به سمت ناتو حرکت کند، امکان اتخاذ سیاست‌های غرب‌گرایانه توسط بعضی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز محتمل‌تر خواهد شد. این مسأله با توجه به مجاورت مرزی ایران با این مناطق می‌تواند تهدیداتی را متوجه جمهوری اسلامی ایران کند. از دیگر پیامدهای نزدیکی اوکراین به ناتو افزایش قدرت مانور ترکیه به عنوان رقیب سنتی ایران در منطقه است؛ زیرا در چنین شرایطی ترکیه فرصت‌های بیشتری جهت برآوردن اهدافش در مناطق پیرامونی کسب خواهد کرد. افزایش تنش بین روسیه و ترکیه و همچنین تحویل سامانه ضد موشکی S۳۰۰ به ایران در همین راستا قابل تحلیل است.

۴-۳-۳- تأثیر بحران اوکراین بر انتقال انرژی ایران

بعد از پایان دوران دوقطبی از نفوذ سیاسی مسکو در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به میزان قابل توجهی کاسته شد. به همین جهت روسیه درصدد است با جایگزین کردن ابزار انرژی به جای تسلیحات دوران جنگ سرد، توانایی تأثیرگذاری خود، بر رفتار سایر واحدهای سیاسی را افزایش دهد. انرژی‌های فسیلی مانند نفت و گاز می‌تواند به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی مورد استفاده قرار گیرد. در همین راستا، تهران خنثی کردن طرح‌های ترکیه و اسرائیل در بخش انرژی را یکی از عوامل موفقیت در بازی بزرگ جدید در قفقاز جنوبی می‌داند (Wetiz, ۲۰۰۶, ۱۵۷).

اوکراین وابستگی بالایی به نفت و گاز روسیه دارد. روسیه حدود نیمی از نفت و بیش از دو سوم گاز اوکراین را تأمین می‌کند و از آن به عنوان ابزاری برای تشویق حاکمان کی‌اف برای اتحاد سیاسی و اقتصادی با مسکو استفاده می‌کند؛ همچنین، ۸۰ درصد گاز صادراتی روسیه به اروپا از خاک اوکراین می‌گذرد (MacMahon, ۲۰۱۴). در اول آوریل ۲۰۱۴، روسیه قیمت گاز صادراتی به اوکراین را ۴۴ درصد افزایش داد. به طوری که قیمت آن از گازی که به بعضی از کشورهای اروپای غربی صادر می‌کرد، بیشتر شد. حتی پس از آن برای اعمال فشار بیشتر بر اوکراین، پوتین اعلام کرد که کی‌اف باید بدهی‌های معوق خود

به روسیه را در همان ماه تسویه نماید و باید بهای گازی که در آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد را نیز پیش پرداخت نماید (Kapeller, ۲۰۱۴: ۱۰۹). بحران در صادرات گاز روسیه به کشورهای اروپایی تاکنون چندین بار تکرار شده است. با توجه به تجربه تلخ اروپا در این زمینه، اتحادیه اروپا در تلاش برای یافتن جایگزینی به جای روسیه است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان دومین دارنده ذخایر گاز در جهان و مجاورت جغرافیایی با قفقاز، گزینه مناسبی برای انتقال گاز به اتحادیه اروپا است. تشدید اختلافات اوکراین و روسیه باعث قوت گرفتن انتقال انرژی ایران به اروپا از راه قفقاز می‌شود طریحی که از آن با عنوان جریان سفید یاد می‌شود (امیدی، ۱۳۹۲: ۲۹-۳۰).

۵-۴-۴- پایان جنگ اوکراین

تقریباً همه از مقاومت جانانه اوکراین شگفت‌زده شده‌اند: هم پوتین و هم تحلیلگران نظامی غربی حمله را درست پیش‌بینی کرده بودند، اما به‌غلط تصور می‌کرد که جنگ فوراً تمام خواهد شد. حتی شاید خود اوکراینی‌ها هم چنین باوری داشتند. قبل از جنگ، جامعه‌شناسانی که درباره اوکراین پژوهش می‌کردند از اشتیاق اوکراینی‌ها برای مبارزه در راه کشورشان می‌گفتند، اما گفتن به جامعه‌شناس‌ها یک چیز است و رفتن به خط مقدم یک چیز دیگر. ولی مشخصاً اوکراینی‌ها تصمیم گرفته بودند بجنگند.

پوتین قطعاً انتظار نداشت ولودیمیر زلنسکی به فردی شبیه وینستون چرچیل تبدیل شود. زلنسکی در سال ۲۰۱۹ به‌عنوان کاندیدای صلح انتخاب شده بود. اهل منطقه صنعتی جنوب‌شرق کشور بود، با وجود تازه‌وارد بودن در عرصه سیاست، در دور دوم انتخابات مقابل پترو پروشنکو با دریافت ۷۳ درصد از آرا قاطعانه پیروز شد. شعار انتخاباتی پروشنکو «ارتش! زبان! ایمان!» بود. اما انتخاب زلنسکی را نفس تازه‌ای برای کشور می‌دانستند و می‌گفتند فردی است که می‌خواهد راه جدیدی را پیش بگیرد و مشتاق است با پوتین مذاکره کند تا درگیری‌ها پایان یابند. کارزار انتخاباتی پروشنکو هشدار می‌داد که زلنسکی نوچه کرملین است و کشور را خواهد فروخت، باین حال مردم به او رأی دادند.

در زمان وقوع دوباره جنگ، زلنسکی دیگر محبوبیتی در اوکراین نداشت. نمره تأیید مردمی او بیست‌وچند درصد بود. نتوانسته بود راهکاری صلح‌آمیز برای تعارض روبه‌وخامت در منطقه دونباس بیابد و مخالفانش را هم اذیت و آزار می‌کرد. ویکتور مدودچوک، متحد نزدیک پوتین که جبهه‌دار او در اوکراین به شمار می‌آمد، در حبس خانگی بود و پروشنکو، که همچنان رقیب سیاسی اصلی زلنسکی بود، بابت معاملات تجاری‌اش با مدودچوک و مناطق جدایی‌طلب در سال ۲۰۱۴، متهم به خیانت شده بود. بعد که بوی جنگ به مشام رسید، زلنسکی اصرار ورزید که این تهدیدها واقعی نیست. حتی دولت بایدن را بابت هراس‌آفرینی به باد انتقاد گرفت. شب قبل از حمله، به اوکراینی‌ها گفت با خیال راحت بخوابند. اما آفتاب نرزه، اولین موشک‌های روسیه به اهدافشان برخورد کردند.

روز قبل، زلنسکی طی سخنرانی آشفته دقیقه‌نودی‌اش خطاب به مردم روسیه گفته بود که اصلاً خواهان جنگ نیست. اما از سویی اعتقادی به سازش هم نداشت. تنها راه روشن صلح (یعنی اجرای مفاد مینسک) با گذر زمان برای اوکراینی‌ها غیرقابل‌تحمل‌تر از زمان امضایش شده بود. مردم حالتی را دوست ندارند که انگار همسایه بزرگ‌تر و خشمگین‌ترشان آن‌ها را با قلدری وادار به سازش کرده است. اکثر مفسران هم خاطر نشان می‌کردند که، با وجود هولناکی حمله روسیه، سازش و امتیازدهی زیاد از سوی زلنسکی احتمالاً باعث براندازی دولت‌ش شود.

اگر تنها راه پیشگیری از جنگ تسلیم بزدلانه بود، پس جنگ گزینه بهتری بود. اوکراین تصمیم گرفت بجنگد و جنگید.

۴-۵- ناتو و حضور سنگین در اوکراین

نکته دوم در این خصوص حضور سنگین ناتو در سالیان اخیر در این کشور است. همان طور که می‌دانید یکی از درخواست‌های مهم اوکراین پیوستن به اتحادیه اروپا و ناتو بوده و هست. این نشان می‌دهد که اوکراین هنوز جزء هیچ‌کدام از این‌ها نیست اما ناتو در اوکراین به دلایل مختلفی از جمله تعارض با روسیه، نفوذ گسترده‌ای داشته و دارد. به‌هرحال گسترش حضور نظامی و تسلیحاتی ناتو در داخل اوکراین مسئله‌ای بود که برای پوتین و روسیه قابل تحمل نبود. در این رابطه می‌توان به سخنان پاپ در مصاحبه‌اش با روزنامه ایتالیایی «کوریئره دل‌اسرا» اشاره کرد که گفته بود ناتو در دروازه‌های روسیه پارس کرد و روس‌ها که تمایلات امپراتورانه دارند تحمل نکردند و به اوکراین حمله کردند. البته او بعداً این حرف مورد اعتراض قرار گرفت و سخنان را تعدیل کرد و گفت که این حرف یکی از رؤسای کشورهای است که ماه‌ها قبل از جنگ اوکراین این موضوع را بیان داشت و پیش‌بینی کرده بود که بالاخره جنگی در خواهد گرفت. این نکته را تقریباً سه هفته بعد از مصاحبه اول با مجله «چیولتاکاتولیکا» بیان داشت و روزنامه ایتالیایی «استامپا» تمامی آن را منتشر ساخت.

۴-۶- پیامدهای سنگین جنگ روسیه و اوکراین و تبدیل آن به بحران جهانی

اما در خصوص پیامدهای این بحران باید به این نکته مهم توجه کرد که تقریباً از جنگ جهانی دوم به بعد هیچ جنگی و هیچ برخورد نظامی این مقدار پیامدهای سنگین نداشته است؛ باوجوداینکه هنوز احتمالاً در ابتدای این بحران هستیم و فقط چهار ماه از آن می‌گذرد. از جنگ جهانی دوم به بعد جنگ‌های زیادی در جهان رخ داده است؛ مانند جنگ کره که حدود ۲ میلیون کشته داشت و یا جنگ ویتنام، بحران کوبا، جنگ هند و پاکستان که به جدایی بنگلادش انجامید، جنگ اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۷۳ قرن گذشته و یا حتی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران. هر کدام از اینها جنگ‌های پر پیامدی بودند و مشکلات زیادی را ایجاد کردند اما هیچ‌کدام آنها به این مقدار، پیامدهای سنگین و با این کیفیت نداشتند. (علیخانی، ۱۴۰۰ ص ۳۰)

دلیل این پیامدها به شرایطی بازمی‌گردد که دنیای ما در آن زیست می‌کند. یک عامل دیگر این است که این بحران در حساس‌ترین نقطه اروپا اتفاق افتاد. این حساس‌ترین نقطه‌ای است که عملاً روس‌ها و مجموعه غرب در مقابل هم قرار گرفتند و اصولاً می‌توانستند قرار بگیرند. نقاط و کشورهای دیگر چنین ظرفیت و خصوصیتی نداشتند. از همان روزهای اول جنگ بین دو کشور نبود، بلکه در حقیقت میان روسیه و مجموعه غرب است که در کنار اوکراین ایستاده و آشکارا از او حمایت می‌کند. این جنگ اگر در نقطه‌ای دیگر از جهان اتفاق افتاده بود این مقدار اهمیت نداشت. یعنی غربی‌ها را به این مقدار در کنار کشوری که مورد تعرض قرار گرفته بود، قرار نمی‌داد؛ بنابراین موقعیت این جنگ به نوعی بود که عملاً همه غربی‌ها را در مقابل کشوری که تجاوز کرده بود قرار داد.

اما نکته مهم‌تر این است که در طی این چند سال اخیر تعداد قابل توجهی از سیاست‌سازان و تصمیم‌گیرندگان کلان‌بلوک غرب کم‌وبیش به این نتیجه رسیدند که تحولات در سطح جهانی در جهتی اتفاق می‌افتد که موجب کاهش نفوذ چندین قرنه‌ی غرب و تمدن غربی می‌شود. از نظر آنها علت اصلی این موقعیت، رشد غیرقابل‌انتظار چین و تا حدی کشورهای نوظهور دیگر است. کسی تصور نمی‌کرد که چین تا این مقدار رشد کند. رشد اقتصادی و تکنولوژیکی و از همه مهم‌تر رشد در تکنولوژی و صنایع پیشرفته و حساس. در حقیقت در این مدت چین نه تنها رشد کرد بلکه عملاً مشغول اقدامات زیربنایی در کشورهایی شد که به طور سنتی متعلق به بلوک غرب یا استعمار غربی بوده‌اند؛ مانند پروژه راه ابریشم که پروژه فوق‌العاده سنگینی است که مدخل آن زیربنایی و توسعه‌ای است اما نهایت آن تثبیت چین به عنوان یک قدرت جهانی خواهد بود.

روش چینی‌ها برای نفوذ به عکس عموم اروپایی‌ها از طریق ارائه خدمات زیربنایی و اقدامات توسعه‌ای در کشورهای مختلف بود. مثلاً در چارچوب همان جاده ابریشم سعی کردند در نقاط مختلف با استفاده از همین اقدامات توسعه‌ای نفوذ خود را گسترش دهند. به نوعی که این نفوذ منجر به تحول اقتصادی در آن کشورها شود. برای مثال در حال حاضر چین یک قدرت غیرقابل رقابت در آفریقا است به دلیل انعطاف زیاد و همچنین نقش فوق‌العاده زیادی که در فعالیت‌های زیربنایی در آفریقا دارد همچون ساختن جاده و بندر و فرودگاه و کارخانه و پروژه‌های کلان ساختمانی و حتی ساختن موزه. آنها مهم‌ترین مسجد الجزایر در شهر الجزیره را با هزینه‌ای بالغ بر یک میلیارد دلار ساختند که یکی از بزرگ‌ترین مساجد در سطح جهان مسلمان است.

جورج سورس در سخنرانی‌اش در داووس ۲۰۱۹ صریحاً گفت که اگر رشد چین به این کیفیتی که به پیش می‌رود، ادامه دهد آمریکا و غرب سروری تاریخی خود را از دست خواهند داد. ماکرون رئیس‌جمهوری فرانسه نیز در سخنرانی اخیرش در بین سفرای فرانسه گفت رقبای ما به نوعی عمل می‌کنند که صحنه را از ما گرفته‌اند و به سمتی پیش می‌رویم که دیگر حرف اول از آن ما نیست. این چنین واقعیت‌هایی در چند سال اخیر وجود دارد.

در سال‌های اخیر به دلایل مختلف چین و روسیه به هم نزدیک شدند این نزدیکی به دلیل احساس تهدید مشترک و وجود منافع مشترک بوده است. این دو کشور هیچ‌گاه رابطه صمیمانه‌ای نداشته‌اند و حتی در زمان سیطره کمونیست‌ها نیز با هم رقابت داشتند. اما شرایط جدید بین‌المللی به نوعی شکل گرفته که باعث شده این دو به هم نزدیک شوند. در سال‌های اخیر موضوعات و چالش‌های جهانی باعث نزدیکی این دو به هم شده است، مخصوصاً در سال‌های اخیر و از همه بیشتر جنگ روسیه با اوکراین. در خصوص نزدیکی و رابطه این دو کشور باید این نکته را باید در نظر داشت که روسیه اگرچه مسلح به قدرت هسته‌ای است، اما نمی‌تواند در حوزه اقتصادی و تکنولوژی‌های پیشرفته تهدیدی برای غرب باشد اما در خصوص چین این نکته صادق نیست و چین برای آمریکا و غرب تهدید به حساب می‌آید.

نکته دیگری که در خصوص چین وجود دارد نوع رفتار این کشور در سطح جهان است. چین همواره تلاش کرده به صورت مستقیم وارد عرصه‌های تنش‌زا نشود و همواره خود را از تنش‌ها و چالش‌های بین‌المللی دور کرده است؛ لذا کشورهای غربی هم نمی‌توانند به طور مستقیم به چین ضربه بزنند اما آنها تلاش دارند از طریق فشار به شرکای مهم چین همچون روسیه به صورت غیرمستقیم موجب تضعیف چین شوند. براین اساس می‌توان گفت که یکی از اهداف اصلی هجمه علیه روسیه، به نوعی تضعیف چین است.

این جنگ بیش از آنکه جنگ «امروز» باشد جنگ برای تصاحب «آینده» است و اینکه این آینده از آن کدامین قطب باشد. در طی قرون اخیر هیچ‌گاه جنگی رخ نداده که هدفش برکناری غرب در سطح جهانی باشد و یا جایگاه و نقش او را در چنین سطحی به چالش بکشد. این نخستین بار است که چنین می‌شود. به همین دلیل است که این بحران یک جریان بسیار پر پیامدی است و می‌شود گفت که حتی اگر این جنگ هم‌اکنون متوقف شود - که البته این طور نیست و ادامه پیدا می‌کند - باز هم تا مقدار زیادی روابط بین‌الملل و بسیاری از بخش‌های سیاسی و امنیتی دنیا را به هم ریخته و ترکیب قدرت را در جهان عوض کرده است. این جنگ به واقع به مراتب فراتر از جنگ روسیه و اوکراین است.

۴-۷- پیامدهای بحران اوکراین در منطقه خاورمیانه

منظور از کشورهای منطقه‌ای در اینجا، منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای مرکزی است. این مجموعه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم. البته در اینجا افغانستان، پاکستان و ترکیه هم هستند که هر یک بحث مستقل خود را می‌خواهد و در این سه مورد صحبت نمی‌کنیم.

نکته‌ای که در خصوص این کشورها وجود دارد این است که این کشورها عملاً بخشی از جهان سوم هستند. به طور خلاصه دو بخش مهم جهان سوم، یکی امریکای لاتین و یکی آفریقای سیاه، در طی دو دهه اخیر عملاً به یک نوع ثبات اجتماعی و سیاسی دست یافته‌اند و اوضاع به مراتب پایدارتر از گذشته است. مسئله در این کشورها این نیست که نظام حکومت دموکراتیک در آنها وجود ندارد، بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی به نوعی منطبق انتقال قدرت دست یافته‌اند که موجب ثبات نسبی آنها شده است. اما در منطقه ما یعنی در منطقه خاورمیانه و در بخش دیگر هنوز «منطق انتقال قدرت» وجود ندارد. اوضاع اگرچه آرام است، اما بعضاً شکننده است.

یکی از دلایل ناآرامی‌هایی که در منطقه ما وجود دارد مربوط می‌شود به دخالت‌های بسیار فراوان قدرت‌های غربی و مخصوصاً آمریکا. از انقلاب‌های مخملی که در این منطقه اتفاق افتاد گرفته تا دخالت‌هایی که در کشورهایمانند سوریه و عراق و یمن و لیبی و حتی مصر انجام گرفت. هدف از این دخالت‌های مداوم، تغییر رژیم‌های کشورهای منطقه و یا اینکه همسو کردن حکومت‌ها و رژیم‌های حاکم در این کشورها با منافع و مصالحشان خودشان بود. البته به نظرم در حال حاضر آنها دیگر قادر به این دخالت‌ها نیستند و این دو علت دارد یکی اینکه شرایط این کشورها و منطقه فرق کرده است و دیگر اینکه آنها قدرت بیکه‌تازانه سابق را ندارند. مضافاً اینکه مجموعه بلوک شرق که هم‌اکنون در رأس آنها چین و روسیه هستند - که احتمالاً کشورهای دیگری هم بخواهند به آنها اضافه شوند - تمایلی به چنین اقداماتی ندارند. این یک رویکرد بسیار مهم است که مخصوصاً چینی‌ها آن را دنبال می‌کردند. آنها در دو یا سه دهه اخیر اصلاً کاری به این نداشتند که رژیم حاکم چه هست، آنها هر رژیمی که حاکم بود را به رسمیت می‌شناختند و فعالیت‌های زیربنایی خودشان را انجام می‌دادند. در واقع آنها کاری به مسائل به اصطلاح حقوق بشری که عموماً سیاسی است و موجب دخالت در کشورهای دیگر می‌شود، نداشتند و یا آنکه به طور کلی غربیان در برخورد با دیگر کشورهای در حال توسعه یک سری دستورالعمل‌هایی داشتند و دارند که به هر حال باید این دستورالعمل‌ها رعایت شود که عموماً مالی و توسعه‌ای و اقتصادی و بعضاً اجتماعی بود. البته اینکه آیا این دستورالعمل‌ها خوب بوده یا بد مسئله دیگری است ولی شواهد نشان می‌دهد که عموماً این دستورالعمل‌ها باهدف سیاسی بوده است. چینی‌ها و روس‌ها در حال حاضر اصولاً در پی چنین مسائلی نیستند. (ثقفی عامری، ۱۴۰۲ ص ۴۱)

۴-۸- همسایگان جنوبی ایران و بحران اوکراین

در بحران اوکراین مسئله مهمی که برای همسایگان جنوبی ایران بسیار حائز اهمیت است، بحث محاصره اقتصادی روسیه از طرف بلوک غرب است. محاصره اقتصادی روسیه دو پیامد اساسی دارد، اول مسئله انرژی یعنی نفت و گاز و دوم گندم و مواد غذایی است و مهم‌تر مسئله انرژی است که مهم‌ترین مشتریان نیز اروپایی‌ها هستند. اروپا به‌غیراز انگلستان عمیقاً وابسته به گاز و نفت روسیه بود و زمانی که روسیه را تحریم می‌کنند باید به فکر جایگزین باشند. در اینجا است که یک‌مرتبه کشورهای عرب خلیج فارس مطرح شدند. حتی کشوری مانند ونزوئلا که سال‌هاست در تحریم همین بلوک غرب است، نیز به یک‌باره مطرح می‌شود. از ایران نیز گاهی اوقات یاد می‌شود که نفت خود را از او تهیه کنند.

در رأس این کشورها عربستان و امارات هستند. به هر حال تحولات منطقه‌ای باعث شده است که این دو کشور هم‌سو و مشترک عمل کنند. البته قطر هم در این میان مطرح می‌شود اما قطر از آنجاکه در این تیم نیست و به صورت مستقل عمل می‌کند، باید به گونه دیگری مورد بررسی قرار گیرد. در چند ماه اخیر چند اتفاق افتاد که نشان می‌دهد چقدر غربی‌ها نیازمند انرژی این دو کشور هستند. به طور مثال وقتی که امیر امارات فوت شد رؤسای قدرت‌های غربی برای گفتن تسلیت مسابقه گذاشتند؛ ماکرون، جانسون، و حتی بایدن که معاونش را فرستاد و علی‌رغم تمامی کدورت‌ها، اردوغان نیز آمد. این هجمه برای درگذشت کسی که اساساً قدرتی نداشت و عملاً قدرت در دست برادرش، محمد بن زاید بود، به چه معناست؟ آن هم در کشوری مانند امارات که تا چندی پیش برای آن اهمیتی قائل نبودند. به نظر می‌رسد ریشه این ماجرا و این سبقت در تسلیت به بحران اوکراین و نیاز آنها به انرژی این کشورها باز می‌گردد. بدون تردید اگر این فوت قبل از جنگ اوکراین اتفاق افتاده بود، بسیار بعید بود این‌طور عمل کنند.

نمونه دیگر آن مربوط به خود عربستان و داستان جمال خاشقچی است. این داستان به نوعی بود که رژیم عربستان و مخصوصاً ولیعهد عربستان مورد نفرت و غضب افکار عمومی و در سطح جهان قرار گرفت. حتی فردی مانند ترامپ که مایل نبود در این موضوعات دخالت کند و اساساً این چنین موضوعاتی برای او اهمیت چندانی نداشت؛ ولی از ترس افکار عمومی بی‌اعتنایی زیادی نسبت به عربستان و بن محمد داشت. به نوعی در کنفرانس جی ۲۰ که مدتی پس از حادثه قتل خاشقچی اتفاق افتاد، هیچ‌کدام از رؤسای جمهور، او را تحویل نگرفتند مگر پوتین که با همان سبک روسی او را صمیمانه تحویل گرفت. اما در حال حاضر تمام آن جنایت‌ها به یکباره فراموش شده است و کشورهای بلوک غرب در نزدیک شدن به عربستان مسابقه گذاشته‌اند.

۴-۹- جنگ اوکراین و تغییر در نظم جهانی

کاری که این جنگ انجام داده این است که طیفی از شرایط موجود را تقویت کرده است. جنگ به ناتو موجودیتش را پس داده است. در درون این ائتلاف دودستگی وجود داشت. سال‌های ترامپ فشار زیادی بر آن وارد کرده بود، و ناگهان با جنگ با اوکراین، ناتو به شکل قوی بازگشته و ماموریت خود را دوباره کشف کرده است.

تأثیرات جنگ اوکراین بر نظم جهانی بستگی زیادی به چگونگی روند درگیری دارد. اگر این به یک پیروزی بزرگ برای اوکراین ختم شود که همه به آن امیدوار هستند، پس می‌توانید تصور کنید که تأثیرات بعدی قابل توجهی دارد. از سوی دیگر، اگر به یک توافق نامیدکننده ختم شود، که نه اوکراینی‌ها را خورسند کند و نه روس‌ها، و آمریکایی‌ها را هم از این موفقیت در سیاست خارجی سرخورده کند، ممکن است پیامدهای دیگری داشته باشد. اما همانطور که در سال گذشته در صفحات فارین پالیسی گفته‌ام، اگر برای لحظه‌ای از اوکراین فاصله بگیرید، ممکن است در شکل دادن به ظاهر قرن بیست و یکم چندان مهم نباشد. اگر ۱۰ یا ۲۰ یا ۳۰ سال آینده را دنبال می‌کردید، فکر نمی‌کردید هر کسی که دونباس را کنترل می‌کند واقعاً تعیین کننده خواهد بود. در حالی که هر کسی که فرماندهی فناوری دیجیتال را کنترل کند، بسیار مهم خواهد بود. این که ایالات متحده به عنوان یک قدرت کاملاً درگیر در اروپا یا آسیا باقی بماند، بسیار مهم است. اینکه دمای کره زمین یک و نیم درجه، ۲ درجه یا ۲ و نیم درجه افزایش یابد بسیار مهم است. (ملکوئیان، ۱۳۹۶ ص ۵۱)

۴-۱۰- نقش روسیه و اوکراین در اقتصاد جهانی

این دو کشور در مجموع حدود دو درصد صادرات و ۱/۷ درصد واردات جهانی را به خود اختصاص داده‌اند. با این حال این دو کشور با داشتن سهمی بالا و تعیین کننده در حوزه‌هایی خاص مانند تولید غلات و انرژی یا تولید محصولات دیگری نظیر زغال سنگ، کود شیمیایی و آلومینیوم تأثیرات مهمی در اقتصاد جهانی دارند. بر این اساس جنگ اوکراین باعث شده تا در سه موضوع غذا و امنیت غذایی، انرژی و مسایل مالی جهان با چالش‌های جدیدی مواجه شود و حدود ۱/۷ میلیارد نفر در جهان به صورت جدی تحت تأثیر این نوع چالش‌ها قرار گیرند.

هر چند بحث‌هایی در خصوص تأثیرگذاری سلبی جنگ اوکراین بر وضعیت اقتصادی و انرژی کشورهای اروپایی در جریان است، اما تأثیرات جنگ وسیع بوده و سطح گسترده‌ای از کشورها از جمله خود روسیه را متأثر ساخته و در مجموع برای جهان پیامدهای منفی داشته است. این تأثیرات منفی به خصوص برای کشورهای فقیر و در حال توسعه بیشتر بوده و بر بازارهای در حال ظهور فشارهای مالی قابل توجهی داشته است.

۴-۱۱- آسیب‌ها و ضررها و هزینه‌های جنگ

جنگ باعث وارد شدن صدها میلیارد دلار آسیب به زیرساخت‌های اوکراین، آوارگی بیش از ۱۲ میلیون اوکراینی و نیازمندی حدود ۱۳ میلیون نفر به کمک‌های فوری شده است. ضمن اینکه جنگ به انقباض ۴۵ درصدی اقتصاد اوکراین انجامیده و با تداوم جنگ هزینه‌های اقتصادی و انسانی اوکراین در حال افزایش است. در سوی مقابل روسیه نیز با آسیب‌های جدی به لحاظ اقتصادی و فناوری روبه‌رو شده است و با تحریم‌هایی مواجه شده که اقتصاد این کشور را در تنگناهای جدی قرار داده است. روسیه در طول سال‌های گذشته سعی کرده است با تکیه بر درآمدهای نفتی ذخایر ارزی خود را به شدت توسعه دهد تا بتواند بر چالش‌های احتمالی پیش‌رو غلبه کند، با این حال تحریم‌ها، دسترسی روسیه به ۵۰ درصد ذخایر ارزی این کشور را محدود کرده است. تعلیق عملیات شرکت‌های بزرگ نفتی در روسیه، محدودیت دسترسی روس‌ها به محصولات با فناوری بالا، کاهش رشد اقتصادی به منفی ده درصد، تورم ۲۵ درصدی و افزایش میزان بیکاری از ۴ درصد به ۸ درصد بخشی از آسیب‌های وارد شده به اقتصاد روسیه از زمان آغاز جنگ با اوکراین بوده است.

۴-۱۲- علت میانی؛ سودای جهان روسی

پوتین به مردم روسیه گفت که او در حال انجام یک «عملیات نظامی ویژه» برای «نازی زدایی» اوکراین و جلوگیری از گسترش ناتو به مرزهای روسیه است. اما با توجه به اشتباه محاسباتی وحشتناکش، باید بپرسیم که او واقعاً به چه چیزی فکر می‌کرد.

ما از نوشته‌های خود پوتین و از زندگی‌نامه‌نویسان مختلف مانند فیلیپ شورت می‌دانیم که علت میانی، امتناع او از به رسمیت شناختن اوکراین به‌عنوان یک کشور مستقل بود. پوتین - در مقام افسر سابق ک گ ب - از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی متاسف بود و به بهانه قرابت فرهنگی اوکراین و روسیه، اوکراین را کشوری جعلی می‌دانست. با این حال، از نظر او اوکراین ناسپاس بود و با قیام میدان ۲۰۱۴ خود و برکناری دولت طرفدار مسکو و تعمیق روابط تجاری با اتحادیه اروپا، روسیه را آزار داد.

پوتین می‌خواهد چیزی را که «جهان روسی» می‌خواند، احیا کند و با نزدیک شدن به سن ۷۰ سالگی، به میراث خود می‌اندیشد. رهبران قبلی، مانند پتر کبیر، قدرت روسیه را در زمان خود گسترش داده بودند. با توجه به ضعف تحریم‌های غرب که پس از حمله روسیه به اوکراین و الحاق شبه جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ رخ داد، به نظر می‌رسد پوتین از خود پرسیده: چرا بیشتر از این پیش نرویم؟

چشم انداز گسترش ناتو یک علت میانی کوچک بود. در حالی که غرب یک شورای ناتو - روسیه ایجاد کرد که از طریق آن افسران نظامی روسیه می‌توانستند در برخی از جلسات ناتو شرکت کنند، روسیه انتظار بیشتری از این رابطه داشت. و در حالی که جیمز بیکر، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، در اوایل دهه ۱۹۹۰ به همتای روسی خود گفته بود که ناتو گسترش نخواهد یافت، مورخانی مانند مری ساروت نشان داده اند که بیکر به سرعت تضمین شفاهی خود را که توافق نامه کتبی هم نداشت، پس گرفت. زمانی که بیل کلینتون، رئیس جمهوری ایالات متحده، این موضوع را با بوریس یلتسین، رئیس جمهوری روسیه در دهه ۱۹۹۰ در میان گذاشت، روسیه با نارضایتی گسترش ناتو را پذیرفت، اما انتظارات هر دو طرف متفاوت بود.

تصمیم ناتو در نشست سال ۲۰۰۸ در بخارست مبنی بر گنجاندن اوکراین (و گرجستان) به عنوان اعضای بالقوه آینده، به سادگی بدترین انتظارات پوتین از غرب را تایید کرد. با این حال، اگرچه تصمیم ناتو در سال ۲۰۰۸ ممکن است اشتباه بوده باشد، تغییر نگرش پوتین پیش از آن بود. او پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با ایالات متحده همکاری کرده بود، اما سخنرانی او در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که او پیش از اجلاس بخارست، با غرب در افتاده بود. بنابراین، احتمال گسترش ناتو تنها یکی از چندین علت میانی بود - یکی از دلایلی که بلافاصله پس از نشست بخارست با اعلام فرانسه و آلمان مبنی بر وتوی عضویت اوکراین در ناتو کمتر برجسته شد.

پشت همه اینها دلایل بلندمدت یا ژرفی بود که پس از پایان جنگ سرد رخ داد. در ابتدا، خوشبینی زیادی هم در روسیه و هم در غرب وجود داشت که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث ظهور دموکراسی و اقتصاد بازار در روسیه می شود. در سال های اولیه، کلینتون و یلتسین تلاش های جدی برای توسعه روابط خوب انجام دادند. اما در حالی که ایالات متحده وام و کمک اقتصادی به دولت یگور گیدار، نخست وزیر روسیه ارائه کرد، روس ها انتظارات بسیار فراتری داشتند. (ثقفی عامری، ۱۴۰۲ ص ۸۰)

علاوه بر این، پس از هفت دهه برنامه ریزی متمرکز، تبدیل ناگهانی کشور به یک اقتصاد بازار در حال شکوفایی غیرممکن بود. تلاش های آمرانه برای ایجاد چنین تغییرات سریعی نمی تواند منجر به ایجاد اختلالات عظیم، فساد و نابرابری شدید نشود. در واقع، در حالی که برخی از الیگارش ها و سیاستمداران به دلیل خصوصی سازی سریع دارایی های دولتی به شدت ثروتمند شدند، استاندارد زندگی اکثر روس ها کاهش یافت.

در اجلاس داووس در فوریه ۱۹۹۷، فرماندار نیژنی نووگورود - یکی از واحدهای فدرالی روسیه - بوریس نمتسوف (که بعداً ترور شد)، گزارش داد که هیچ کس در روسیه مالیات نمی پردازد و دولت برای پرداخت دستمزدها مستاصل شده است. سپس، در سپتامبر همان سال آینده، گریگوری یاولینسکی، نماینده لیبرال پارلمان در مدرسه کندی هاروارد گفت: «روسیه کاملاً فاسد است و یلتسین هیچ چشم اندازی ندارد». یلتسین که نتوانست با پیامدهای سیاسی شرایط اقتصادی رو به وخامت کنار بیاید، به پوتین رو آورد تا به او کمک کند تا نظم را بازگرداند.

هیچ کدام از اینها به این معنی نیست که جنگ اوکراین اجتناب ناپذیر بود. اما با گذشت زمان به طور فزاینده ای محتمل شد. در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، پوتین اشتباه محاسباتی کرد و کبریتی را روشن کرد که آتش عظیمی را به راه انداخت. به سختی می توان دید که او آن را خاموش می کند.

نتیجه گیری :

نیروهای نظامی روسیه در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ با نقض قوانین بین المللی به اوکراین حمله کردند. به نوعی جهان با ترس و وحشت تحولات اوکراین را دنبال می کند و این حمله ستون های سیستم امنیت و ثبات بین المللی ما را در هم شکسته است و باعث یک فاجعه انسانی بزرگ شده است و باعث ویرانی اقتصاد جهانی نیز شده است، که اخیراً از آسیب همه گیری بهبود یافته بود. از سوی دیگر امنیت افراد فوراً تحت تأثیر قرار گرفت و بازگرداندن سریع ثبات و صلح آرزوی مشترک همه جهانیان است.

با این حال، از آنجایی که یک پیشرفت دیپلماتیک یا کاهش تنش نظامی قابل توجه در آینده نزدیک بعید به نظر می رسد، تحریم ها احتمالاً پابرجا خواهند ماند و نیز گسترش خواهند یافت. در حالی که بحران اوکراین تنها تهدید امنیتی نیست که جهان با آن مواجه است، اما به دلیل پیامدهای گسترده آن برای امنیت و اقتصاد جهانی، تأثیر قابل توجهی دارد

روسیه مطمئن است که اوکراین نباید در مورد مواضع ملی در جنگ اوکراین به ناتو بپیوندد. این به دلیل اعتقاد روسیه است که ایالات متحده و متحدانش از اوکراین برای ایجاد پایگاه‌های تسلیحاتی و نظامی استفاده خواهند کرد که ممکن است برای حمله به روسیه مورد استفاده قرار گیرد. در نتیجه، روسیه مطمئن است که اوکراین نباید اجازه داشته باشد به ناتو بپیوندد تا از حاکمیت، صلح و استقلال خود محافظت کند.

از سوی دیگر، ایالات متحده و متحدانش و همچنین ناتو خواهان پیوستن اوکراین به این ائتلاف هستند. آن‌ها می‌گویند که، چون اوکراین یک کشور مستقل است، باید اجازه داشته باشد که تصمیمات خود را بگیرد. آن‌ها معتقدند که اجازه دادن به اوکراین برای پیوستن به ناتو عاقلانه‌ترین اقدام است. آن‌ها فکر می‌کنند اوکراین یک کشور مستقل است که این اختیار را دارد که با کدام سازمان‌ها ارتباط برقرار کند.

به نظر می‌رسد کشورهای دیگری مانند چین، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در این مورد با مشکل جدی مواجه هستند. آن‌ها نمی‌خواهند رسماً از روسیه حمایت کنند و همچنین نمی‌خواهند آشکارا از ناتو حمایت کنند، زیرا آن‌ها شرکای اقتصادی مهمی در هر دو طرف دارند. آن‌ها نمی‌خواهند در سیاست روسیه و اوکراین شرکت کنند، زیرا جانبداری از یک قدرت بر دیگری ممکن است عواقب بلندمدتی برای رشد اقتصادی آن‌ها داشته باشد.

اولاً، روسیه یکی از بزرگترین تولیدکنندگان نفت است. بنابراین، تهاجم آن‌ها به اوکراین، ایالات متحده و متحدانش را مجبور کرد روسیه را تحریم تجاری کنند. از آنجایی که روسیه قادر به تجارت با اکثر کشورها در سطح جهان نیست، به این معنی است که آن‌ها همچنین قادر به فروش نفت خود به سایر کشورها نیستند. بنابراین، به نظر می‌رسد کمبود نفت در سطح جهان، ناشی از تحریم‌های اعمال شده علیه روسیه است.

دوم، با افزایش قیمت نفت، هزینه‌های حمل و نقل افزایش می‌یابد. وقتی قیمت نفت بالا می‌رود، شرکت‌های کشتیرانی قیمت‌های خود را افزایش می‌دهند، زیرا می‌خواهند سود ببرند. بنابراین، پس از تهاجم روسیه به اوکراین، هزینه‌های حمل و نقل به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است و جابجایی کالاها و افراد از مکانی به مکان دیگر را دشوار می‌کند. علاوه بر این، افزایش هزینه‌های حمل و نقل تأثیر کلی بر قیمت سایر کالاها در سطح جهانی دارد.

سوم، جنگ باعث افزایش تنش بین ناتو، ایالات متحده و روسیه شد و یک حرکت اشتباه از هر کدام از بازیگران به راحتی می‌تواند یک جنگ جهانی ایجاد کند.

در نهایت این جنگ در قرن حاضر منجر به افزایش قیمت انرژی، قیمت کالاها و قیمت مواد غذایی شد که همگی به افزایش تورم در سراسر جهان در بسیاری از کشورها منجر شد. نتیجه این است که اختلافات ژئوپلیتیکی اثرات سرریز اقتصادی بر سایر کشورها دارد، نه اینکه تأثیرات جداگانه‌ای بر کشور تحریم شده داشته باشد.

درگیری روسیه و اوکراین نشان داده است که اعمال تحریم‌ها علیه یک کشور متخاصم بهترین پاسخ نیست، زیرا تأثیرات سرریزی بر کشورهای غیر درگیر دارد، به ویژه زمانی که کشورهای متخاصم شرکای تجاری کشورهای غیر درگیری هستند. رهبران سیاسی باید تلاش کنند تا از رویارویی‌هایی مانند تقابل بین اوکراین و روسیه اجتناب کنند و باید از گفتگو به عنوان مکانیزمی برای حل مناقشه استفاده کنند.

پیشنهاد

اوکراین به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خود به عنوان محل تلاقی شرق و غرب، ظرفیت های صنعتی و پیشینه تاریخی در منطقه ی اوراسیا اهمیت زیادی دارد. همین ویژگی های منحصر به فرد و همچنین بافت قومیتی دو پاره آن، این کشور را به محلی برای برخورد و رقابت های شرق و غرب تبدیل کرده است. لذا پیشنهاد می شود کشور ایران روابط خود را با اوکراین در راستای تامین منافع ملی حفظ کند.

منابع:

۱. کسینجر، هنری. (۱۳۸۳). **دیپلماسی**. ترجمه فاطمه سلطانی یکتا. تهران، انتشارات اطلاعات.
۲. کولایی، الهه. (۱۳۸۹). **سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی**. تهران: سمت.
۳. مشیر زاده، حمیرا. (۱۳۸۹). **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: سمت.
۴. ابوالحسن شیرازی، حبیب اله. (۱۳۸۶). «از انقلاب نارنجی تا انقلاب آبی در اوکراین»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره دهم، شماره ۵۸، صص. ۴۹-۷۲.
۵. امیدی، علی (۱۳۹۲)، «چشم انداز روابط اقتصادی جمهوری اسلامی ایران- ارمنستان و قابلیت آن در ترانزیت گاز»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۹، شماره ۸۳.
۶. بهمن، شعیب (خرداد ۱۳۹۳)، «بازیگران بحران اوکراین»، **مجله سیاسی - راهبردی بصائر**. سال ۳۱، شماره ۳۴۰.
۷. بهمن، شعیب (بهار ۱۳۹۴)، «تأثیر بحران اوکراین بر روابط روسیه و آمریکا»، **فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام**. سال پانزدهم، شماره ۶۱.
۸. حافظی، حمیدرضا. (۱۳۸۴). «بررسی تحولات در اوکراین و نتایج آن». در: **افسانه انقلاب های رنگی**. الهه کولایی. تهران، ابرار معاصر.
۹. خاکی نهاد، محمد. (۱۳۹۶). «بحران ردای اوکراین». **ماهنامه مطالعات ایران اوراسیا (ایراس)**. شماره ۱۷.
۱۰. «حمله به فرودگاه اصلی دونتسک». (۱۳۹۳). **دیپلماسی ایرانی**، قابل دسترس در سایت خبری **دیپلماسی ایرانی**. تاریخ دسترسی: ۱۳۹۴/۱۲/۲۸.
۱۱. کولایی، الهه. (۱۳۹۴). «ریشه های انقلاب های رنگی در جمهوری های بازمانده از فروپاشی شوروی». **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۱.
۱۲. ملکوتیان، مصطفی. (۱۳۹۶). «انقلاب های رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز و تمایز آن ها از انقلاب های واقعی». **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۷، شماره ۴.
۱۳. فلاحی، احسان و اسداله عامری. (تابستان ۱۳۹۵). «ریشه های بحران اوکراین و تأثیر آن بر منافع ملی جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، دوره ۹، ش ۳۴.
۱۴. نسرین دخت، نصرت. (۱۳۸۵). «تغییرات سیاسی یا انقلاب، مورد اوکراین». **رویدادها و تحلیل ها**. شماره ۱۹۸.
۱۵. پیکرنیک، توماس (۱۳۷۹). " هند، چین و روسیه از نگاه آمریکا "، ترجمه ی مجید علوی کیا، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم.
۱۶. ثقفی عامری، ناصر. (140۱). **سیاست امنیتی روسیه، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۱.
۱۷. ثقفی عامری، ناصر. (۱۴۰۲). **گسترش ناتو به شرق در حرکت دوم، معاونت پژوهشی سیاست خارجی - مرکز تحقیقات استراتژیک**، گاهنامه شماره ۱۰۲.

۱۸. ثقفی عامری، ناصر. (۱۳۸۶). ناتوی جدید در معادلات بین الملل، پژوهشکده مطالعات استراتژیک - گروه پژوهش‌های سیاست خارجی، پژوهش ۹.
۱۹. جوکار، علی اکبر. (۱۳۷۸). استفاده از توانایی نظامی در جهت اقتدار سیاسی در روسیه، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۶.
۲۰. دارمی، سلیمه. (۱۳۸۶). ناتو در قرن ۲۱، تهران: ابرار معاصر.
۲۱. ربیکن، ایوان. (۱۳۷۶). پیرامون نظریه امنیت ملی روسیه، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۹.
۲۲. ریشنز، ولفگانگ. (۱۳۷۸). ناتو را باید به صلابه کشید، مجله ترجمان سیاسی، سال چهارم شماره ۴۹.
۲۳. طاوولی، فخر. (۱۳۷۸). روسیه، تروریسم و اسلام، مجله ترجمان سیاسی، سال چهارم، شماره ۴۴.
۲۴. طولانی، قاسم. (۱۳۷۹). یک جزیره روسی در اتحادیه اروپا، مجله ترجمان سیاسی، سال پنجم شماره ۲.
۲۵. علیخانی، یوسف. (۱۴۰۰). اروپا بدون روسیه معنا ندارد، روزنامه انتخاب، شماره ۳۱۳.
۲۶. فریچه، کلاوس. (۱۳۷۵). خطر اتحاد چین و روسیه علیه غرب، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۵.
۲۷. فلاحی، علی. (۱۳۷۸). روسیه، مسئله کالینینگراد و گسترش ناتو، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم.
۲۸. کولایی، الهه. (۱۳۷۴). روسیه، غرب و ایران، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهارم، دوره دوم، شماره ۱۲.
۲۹. کولایی، الهه. (۱۳۷۷). قوانین اساسی فدراسیون روسیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل.
۳۰. کولایی، الهه. (۱۳۸۴). ناتو، دگرگونی در مأموریتها و کارکردها، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. کولایی، الهه. (۱۳۸۶). سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، دگرگونی در مأموریت و کارکردها، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. کیانی، داود. (۱۳۸۶). جهت گیری سیاست خارجی روسیه در برابر ناتو، پژوهشکده مطالعات استراتژیک - گروه پژوهش سیاست خارجی، پژوهش ۹.
۳۳. گروموف، فلیکس. (۱۳۷۶). آینده روسیه بدون دریا و نیروی دریایی تصورناپذیر است، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سالششم، دوره سوم، شماره ۱۷.
۳۴. ملکی، قاسم. (۱۴۰۱). روسیه مخالف با توسعه طلبی ناتو، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷.
۳۵. ملکی، قاسم. (۱۳۸۲). روسیه و مخالفت با توسعه طلبی ناتو، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۷.
۳۶. فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، تابستان ۸۱ شماره ۱۶۹.
۳۷. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، پائیز ۱۳۸۷، شماره ۶۳.
۳۸. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، زمستان ۱۳۸۷، شماره ۶۴.
۳۹. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تابستان ۱۳۸۹، شماره ۷۰.
۴۰. اعتماد ملی ۸۸/۲/۲۲ - جهانگیر کرمی، ص ۷.
۴۱. شرق ۸۹/۷/۲۴ - گزارش ص ۶.
42. - Aslund, Anders and Michael McFaul. (2006). **Revolution in Orange: the Origins of Ukraine's Democratic Breakthrough**. Washington: Carnegie Endowment for International Peace.
43. Mearsheimer, John. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: Norton.
44. Mearsheimer, John. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: Norton.

45. Moroney, Jennifer D.P. [et al]. (2002). **Ukrainian Foreign Policy and Security Policy**, Westport: Prager Publisher.
46. Van Evera, Stephen. (1999). **Causes of War: Power and the Roots of Conflict**. Ithaca NY: Cornell University Press.
47. Waltz, Kenneth. (1989). **The Origins of War in Neorealist Theory**. New York: Cambridge University Press.
48. Waltz, Kenneth. (1979). **Theory of International Politics**. New York: Random House.
49. Glaser, Charles. (1996). "Realists as Optimists: Cooperation as Self- Help". **Security Studies**. Vol. 5(1).
50. Kappeler, Andreas. (2014). "Ukraine and Russia: Legacies of the Imperial Past and Competing Memories". **Journal of Eurasian Studies**. No. 5.
51. Kuzio, Taras. (2008). "Democratic breakthroughs & Revolution in five post-communist Countries: comparative perspectives on the fourth wave". **Demokratizatsiya**. Vol. 16(1).
52. Labs, Eric J. (1997). "Beyond Victory: Offensive Realism and the Expansion of War Aims". **Security Studies**. Vol. 6(4).
53. Wang, Wan. (2015). "Impact of Western Sanctions on Russia in the Ukraine Crisis". **Journal of Politics and Law**. Vol. 8(2).
54. Weitz, Richard. (2006). "Averting a New Great Game in Central Asia". **The Washington Quarterly**. Vol. 29(3).
55. Harasymiw, Bohdan. (2007). "Ukraine's Orange Revolution and Why It Fizzled". **In annual meeting of the Canadian Political Science Association, at the 76th Congress of the Humanities and Social Sciences**. Saskatoon: